

مقدمه

تعریف علم عروض

علم عروض، علمی است با قواعدی که به وسیله‌ی آن‌ها اوزان شعر صحیح و فاسد و آنچه بر آن از زحاف و علل (تغییرات) وارد می‌شود، شناخته گردد.

موضوع

موضوع عروض، شعر است از حیث وزنش به اوزان مخصوص.

غرض

غرض و فایده‌ی آن، تمییز شعر است از غیر آن و امن از اختلاط بعضی از بحر‌ها با بعضی دیگر و غیر ذلک.

واضع علم عروض

واضع و استخراج کننده‌ی آن علامه ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی از دی یحمدی است. ایشان در سال ۱۰۰ (ه.ق.) متولد شد.

وی مردی نیک، عاقل، با وقار و بسیار زاهد بود. نسبت به تنگی عیش، صبور و مردی ظریف و خوش اخلاق بود.^۱ علامه ذهبی او را چنین می‌ستاید: «إمام صاحب العربیة منشی علم العروض و... أحد الأعلام»؛ در زبان عرب از همه برتر بود. مردی با دین، ورع، قانع، متواضع و بلند مرتبه و... نابغه بود. او و یونس در عربیت دو امام اهل بصره بودند. وی از جمله‌ی زهاد بود.

ایوب بن متوکل می‌گوید: «وقتی که خلیل به کسی فایده‌ای می‌رساند به او هرگز نشان نمی‌داد که او را فایده رسانیده است و اگر از کسی استفاده می‌کرد به او نشان می‌داد که از او استفاده برده است.»

ابن حبان او را در حدیث توثیق کرده است. سیبویه، نصر بن شمیل، هارون بن موسی نحوی، وهب بن جریر، اصمعی و دیگران نحو را از ایشان درس گرفته‌اند.^۲ نصر بن شمیل می‌گوید: «نه بینندگان مثال خلیل را دیده‌اند و نه خودش مانند خود را دیده است.»^۳

مقدمه نگار «العين» می‌نویسد: «جای شگفت است که با گذشت دوران مختلف حقیقت خلیل با این که معاصرین او و بعدی‌ها از علم او بهره گرفته‌اند، هنوز ناشناخته مانده است. نصر بن شمیل می‌گوید: دنیا با علم و کتب خلیل بن احمد خورده می‌شود اما خود او در کپری نامعلوم است... گویم: خلیل یکی از آن نابغه‌های بزرگی است که افتخار تمدن عربی قرار گرفته‌اند. او ابداع‌کننده و مبتکر

۱. البدایه و النهایه ۱/ ۱۶۱.

۲. سیر أعلام النبلاء: ۴۳۱/۷-۴۲۹.

۳. الزرکلی، الأعلام: ۳۱۴/۲.

است؛ از جمله، اولین معجم لغت را او وضع کرده است که متقدمین و معاصرین او به آن راه نیافته‌اند.^۱

سال وفاتش را بعضی ۱۷۰ (ه.ق.) و برخی ۱۷۵ نوشته‌اند.

چه نیازی به علم عروض وجود دارد

از آن جایی که شعر کلامی موزون است و برای هر موزونی میزانی لازم است که به وسیله‌ی آن زیادت‌ی و نقصان آن موزون شناخته شود، پس میزان شعر «علم عروض» است.

بنابراین هر کسی که در فن شعر داخل می‌شود، خواه به سرودن شعر یا به شناختن آن، فراگرفتن علم عروض بر او لازم است.^۲

وجه تسمیه علم عروض

عروض، بر وزن فعول به معنی مفعول است، یعنی معروض. و این علم را از آن جهت عروض نامیدند که معروض علیه شعر است؛ یعنی شعر را بر آن عرضه می‌کنند تا موزون آن از ناموزون جدا شود.^۳

۱. مقدمه‌ی العین: ۶ و ۷.

۲. نگا: عروض سیفی، ص ۴.

۳. عروض سیفی، ص ۵.

البته وجه تسمیه‌های دیگری هم ذکر می‌کنند که ما از ذکر آنها به سبب خوف طولانی شدن خوداری می‌کنیم و پویندگان را به عروض سیفی و دائرة المعارف القرن العشرين و... حواله می‌دهیم.

خود علامه خلیل - رحمه الله تعالى - چنین می‌فرماید: «و العروض عروض الشعر لأن الشعر يعرض عليه»^۱؛ یعنی: عروض، عبارت از عروض شعری است؛ زیرا، شعر بر آن عرضه کرده می‌شود.

تعریف شعر و شاعر

شعر: در لغت به معنی دانستن و دریافتن است و در اصطلاح سخنی است با معنی که دارای وزن و قافیه باشد و گوینده، موزون بودن آن را اراده کرده باشد.^۲

شاعر: ابوالحسن اخفش گفته است: «شاعر به معنی صاحب شعر است، هم چنان که تامر به معنی صاحب تمر است.» این معنی بر تقدیر مشتق بودن شاعر از شعر به معنی اصطلاحی است.

و اگر از شعر به معنی لغوی که مصدر است، مشتق باشد، معنی شاعر، داننده و دریابنده است.

بعضی گفته‌اند که شاعر را از آن جهت شاعر می‌گویند که او بر دریافت و ترکیب نوعی از کلام قادر است که دیگران توانایی آن را ندارند.^۳

۱. العین: ۲۷۵ / ۱.

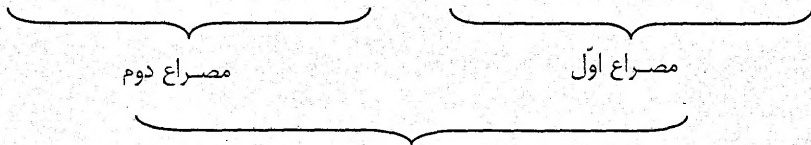
۲. نگا: عروض سیفی، ص ۲.

۳. نگا: عروض سیفی، ص ۳.

بیت و اجزای آن

حداقل سخن منظوم را بیت می‌نامند و آن مرکب است از دو جزء، که هر جزء را مصراع یا مصرع گویند. به بیت زیر توجه کنید:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی نروم جز به همان ره که توام راه نمائی



بیت

مصراع اول را صدر و مصراع آخر را عجز می‌گویند. رکن آخر مصراع اول را عروض و رکن آخر مصراع دوم را ضرب یا عجز و ارکان دیگر را حشو می‌خوانند.^۱

به بیت زیر دقت کنید:

خدایا تو دانای راز نهانی * منزّه ز وهمی برون از گمانی

خدایا	تو دانای	ی راز	نهانی	منزّه	ز وهمی	برون از	گمانی
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن
حشو		عروض		حشو		ضرب (عجز)	

۱. رجوع شود به عروض سیفی، ص ۱۳. در عروض فارسی رکن اول مصراع اول را «صدر» و رکن اول مصراع دوم را «ابتدا» می‌گویند، در عروض عربی این دوتا هم جزو «حشو» اند. البته ابتدا اصطلاحی دیگر در عربی دارد که بخشش در خاتمه خواهد آمد - إن شاء الله تعالی.

موزون و ناموزون بودن بیت و تقطیع آن

بدان که وزن عبارت است از سنجیدن کلام به میزان بحری از بحرهای مقرر شده‌ی شعر، لذا هرچه به میزان بحری از بحور درست درآید، موزون و آن چه به میزان هیچ بحری راست نیاید، ناموزون است. این سنجش در اصطلاح عروضیان تقطیع نام دارد.

تقطیع

تقطیع در لغت به معنی پاره پاره کردن است و در اصطلاح عبارت است از: جدا ساختن الفاظ بیت به وجهی که هر مقداری از آن برابر باشد در وزن با اجزا (تفاعیل) آن بحری که این بیت در آن (بحر) سروده شده است. دربارہ‌ی تقطیع باید به چند امر توجه شود:

- در تقطیع، تعداد حروف و حرکت و سکون معتبر است و خصوصیت حروف و حرکت (فتحه، کسره و ضمه) دخلی ندارد؛ یعنی، لازم نیست که فتحه در مقابل فتحه قرار گیرد آن چنان که در وزن صرفی می‌گویند، بلکه حرکت در مقابل حرکت و سکون در مقابل سکون باشد؛ مثلاً لفظ «طوطی» و «بلبل» بر وزن «فَعْلُن» می‌باشند.

- حروفی که در تلفظ در می‌آیند، در تقطیع اعتبار دارند اگر چه نوشته نمی‌شوند و آن حروف که در تلفظ نمی‌آیند، در تقطیع اعتبار ندارند اگر چه نوشته

می‌شوند.^۱ به طور مثال در جمله‌ی «هذا عمرو»، الف بین هاء و ذال در تقطیع به حساب می‌آید اگر چه نوشته نشده است، ولی واو «عمرو» با وجودی که نوشته شده است به حساب نمی‌آید.

بنابراین:

- حرف مشدد، دو حرف شمرده می‌شود که اولی ساکن و دومی متحرک است؛ مثل میم دوم «محمد» که به این صورت در می‌آید ← مٌ حَمَّ مَد.
- تنوین (دو زبرٌ، دو زیرٌ و دو پیشٌ) نون ساکنی به حساب می‌آید.

خط یا کتابت عروضی

هدف از «خط عروضی» که در عربی «کتابت عروضی» گفته می‌شود، این است که الفاظ به همان صورت که شنیده می‌شوند، نوشته گردند و حروف غیر ملفوظ نوشته نشوند و حروف مدغم، جدا جدا و تنوین به صورت نون نوشته شود^۲؛ چنان که در کلمه‌ی «محمد» ← مٌ حَمَّ مَدُنْ، و در «بسم الله» ← بِسْمِ مِلْ لَاهُ، می‌نویسند. توجه نمودید که الف آغاز اسم جلاله‌ی «الله» نوشته نمی‌شود، زیرا در تلفظ نمی‌آید.

۱. رجوع شود به عروض سیفی، ص ۵.

۲. مستفاد از مفتاح العلوم.

علائم عروضی

هر کلمه از چند هجا (مقطع) تشکیل می‌شود. یک متحرک، «هجای کوتاه» یا «مقطع قصیر» نام دارد که برای نشان دادن آن علامت «u» یا «ب» را وضع کرده‌اند؛ مثلاً: لَکَ = uu (ب ب). یک متحرک و ساکنی را هجای بلند یا مقطع طویل می‌گویند که علامتش «-» است. مثل: قَدَ = -، سَرَوَر = -- و

این علامات اخیراً در عربی آمده‌اند و در کشور ما نیز همین علامت‌ها رواج دارند. اما در بیشتر کتب عروضی عربی برای هجای کوتاه علامت «/» و برای هجای بلند علامت «o/» گذاشته شده است^۱. به عبارتی دیگر: برای حرف متحرک علامت / و برای ساکن علامت «o» را می‌گذارند^۲.

اگر بعد از هجای بلند در آخر مصراع حرفی ساکن باشد برای آن علامت «•» گذاشته می‌شود. مثال: فاعلان = u - •. اما ما به تبع رواج کشور همان علامت‌های قبلی را برگزیده‌ایم تا بین ادیبان زبان عربی و ادبای زبان فارسی در یک کشور اختلاف روش نباشد. ضمناً پی بردن به معادل آن‌ها یعنی، ارکان عروضی با این روش آسان‌تر است.

چهار امر تقطیع

در تقطیع چهار امر ذیل در نظر گرفته شود:

۱. برخی برای مقطع کوتاه علامت - و برای مقطع بلند علامت + را هم گذاشته‌اند.
۲. در عروض فارسی بر عکس این هم دیده شده است. (ر.ک. بحثی پیرامون زحاف رایج در شعر فارسی) هم چنین علائمی دیگر هم وجود دارد که پویندگان می‌توانند به کتب فن مراجعه نمایند.

- ۱- درست خواندن شعر،
 - ۲- کتابت یا خطّ عروضی،
 - ۳- علامت گذاری،
 - ۴- گذاشتن ارکان عروضی برابر علائم.
- بنابراین وقتی که بخواهید بیتی را تقطیع کنید، اول آن را به خط عروضی نوشته، سپس آن را علامت گذاری کنید، بعد از آن در برابر علائم عروضی ارکان عروضی را وضع نمایید.

به نمونه‌ی ذیل توجه کنید:

وَأَجْمَلَ مِنْكَ لَمْ تَلِدِ النِّسَاءُ ^۱			بیت: وَأَحْسَنَ مِنْكَ لَمْ تَرَ قَطُّ عَيْنِي		
نساؤو	کلم تلدن	وَأَجْمَلَ مِنْ	طعینی	کلم تر قَطُّ	وَأَحْسَنَ مِنْ
--U	-UU-U	-UU-U	--U	-UU-U	-UU-U
فعلون	مفاعلتن	مفاعلتن	فعلون	مفاعلتن	مفاعلتن

۱. بیت از حضرت حسان رضی الله عنه در مدح رسول الله صلی الله علیه و آله است. بیت دیگرش این است:

خلقت مبرءاً من کل عیب * کأنک قد خلقت کما تشاء

ترجمه‌ی این دو بیت چنین است: بهتر از تو چشم ندیده است و زنان فردی زیباتر از تو نزیابیده‌اند. پاک از هر عیبی آفریده شده‌ای، گویا چنان آفریده شده‌ای که خودت می‌خواهی.
والد صاحب (شیخ الحدیث مولانا سید محمد یوسف رحمته الله) می‌فرمود: بهتر بود که به جای «عینی» «عین» می‌آورد که عام قرار می‌گرفت، یعنی هیچ چشمی مانند تو ندیده است. که شاعر فارسی زبان، بیت اول آن را چنین ترجمه کرده است:

مادر گیتی نزاده چون تو فرزند دگر * دیده‌ی عالم ندیده هم چو تو حُسن اللقاء

مصنف الکافی فی علمی العروض و القوافی

شهاب الدین ابوالعباس احمد بن عباد بن شعیب القنائی، معروف به خواص؛ فقیهی است شافعی مذهب که در دانشگاه ازهر مصر علم فرا گرفته است. عالم به علم فرایض (میراث) و عروض بود. در قنّای مصر در حدود سال ۷۸۰ (ه.ق.) متولد شد. ابتدا به چوپانی پرداخت و در سال ۸۰۶ جهت فراگیری دانش به دانشگاه مصر قاهره آمده، ثبت نام کرد. وی پیشرفت علمی شایانی حاصل نمود و به تدریس مشغول شد. گروه بسیاری پیش او تحصیل کردند. درس و تفهیم خوبی داشت، اخلاقش کمی تند بود. از ساختن بادبزن (خواص) اکتساب می کرد، به همین خاطر معروف به «خواص»؛ یعنی بادبزن فروش گشت. سرانجام در سال ۸۵۸ (ه.ق.) در قاهره وفات نمود.

تألیفاتش عبارت اند از:

۱- الکافی فی علمی العروض و القوافی،

۲- نیل المقصد الأمجد فی من اسمه أحمد^۱.

شاگردش ابوالفضل احمد بن صدقه صیرفی نظم کننده ی «الإرشاد» بر الکافی

شرحی نوشته است.^۲

۱. الأعلام.

۲. كشف الظنون.

آغاز کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على الإنعام والشكر له على الإلهام والصلاة والسلام على سيدنا
محمد خير الأنام وآله وصحبه السادة الأعلام.

و بعد: فهذا تأليف كاف^۱ في علمي العروض والقوافي؛ والله الموفق وعليه
التوكل.

اما بعد؛ این رساله تألیفی است کافی در دو فن عروض و قوافی^۲. الله است
توفیق دهنده و بر اوست اعتماد.

۱. در بیشتر نسخه‌ها لفظ «کافی» هست. والله اعلم!

۲. قوافی جمع قافیه است. و آن عبارت است از کلمات متشابه الألفاظ و متغایرة المعانی که در آخر
بیت (یا مصراع) می‌آیند. تفصیل آن در موضعش بیان خواهد شد - إن شاء الله تعالى -.



بخش اول: عروض



در بیان عروض

الأوّل فيه مقدمة وبابان وخاتمة.

یعنی در بحث علم اوّل - که عروض است - یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه وجود دارد.

فالمقدمة في أشياء لا بدّ منها. أحرف التقطيع التي تتألف منها الأجزاء عشرة يجمعها قولك: «لمعت سيوفنا».

مقدمه در بیان اشیا و مطالبی است که دانستن آنها لازم است. حروف تقطیع که از آنها اجزا (ارکان عروضی) تشکیل می‌شوند، ده تا است که در عبارت «لمعت سیوفنا» گرد آمده‌اند.

✓ بدان که مدار شعر و فواصل عروض بر هشت جزء است که عبارت‌اند از:
«فاعِلُنْ، فَعُولُنْ، مَفَاعِلُنْ، فَاعِلَاتُنْ، مُسْتَفْعِلُنْ، مَفَاعِلَتُنْ، مُتَفَاعِلُنْ و مَفْعُولَاتُ.»
✓ این‌ها را اجزاء، ارکان، تفاعیل و... می‌نامند. این اجزاء از «اسباب» و «اوتاد» و «فواصل» که بعضی از حروف آنها ساکن و بعضی متحرک‌اند ساخته شده‌اند. لذا قبل از شروع در آنها باید به شناخت متحرک و ساکن پرداخت.

فالساكن ما عرا عن الحركة والمتحرك ما لم يعر عنها.

فمتحرک بعده ساکن سبب خفیف ک «قَدْ»، ومتحرکان سبب ثقیل ک «بِک»،
 ومتحرکان بعدها ساکن وتد مجموع ک «بِکُم»، ومتحرکان بینهما ساکن وتد
 مفروق ک «قَامَ»، وثلاث بعدها ساکن فاصلة صغری ک «فَعَلْتُ»، وأربع بعدها
 ساکن فاصلة کبری ک «فَعَلْتُ». یجمعها قولک: «لَمْ أَرْ عَلَى ظَهْرِ جَبَلٍ سَمَكَةً».

✓ ساکن: حرفی است که خالی از حرکت باشد گرچه در اصل دارای حرکت بوده
 است و متحرک حرفی است که دارای حرکت باشد گرچه اصل آن ساکن است.^۱
 بنابراین مجموع حروفی را که از آنها تفاعیل تشکیل می شوند، احرف تقطیع
 می گویند و مجموع این حروف ده تا است: «ل، م، ع، ت، س، ی، و، ف، ن، ا» که
 این همه در جمله ی «لمعت سیوفنا» گرد آمده اند.

اسباب و اوتاد و فواصل

✓ سبب بر دو نوع است:

✓ ۱- سبب خفیف،

✓ ۲- سبب ثقیل.

✓ سبب خفیف: لفظ دو حرفی را می گویند که حرف اولش متحرک و دوم ساکن
 باشد؛ مانند قَدْ، لَمْ.

✓ سبب ثقیل: لفظ دو حرفی را گویند که هر دو (حرف) متحرک باشند؛ مثل
 بِک، أَر.

و تد نیز بر دو نوع است:

۱. العقد الفرید و دائرة المعارف القرن العشرين.

١- وتد مجموع،

٢- وتد مفروق.

وتد مجموع: لفظ سه حرفی را گویند که دو حرف اول متحرک و حرف آخر ساکن باشد؛ مثل بِکُمْ، عَلَيَّ. وتد مجموع را وتد مقرون نیز می گویند.

وتد مفروق: لفظ سه حرفی را گویند که حرف اول و آخر او متحرک و حرف میانی ساکن باشد؛ مثل قَامَ، ظَهَرَ.
فاصله نیز بر دو نوع است:

١- فاصله ی صغری،

٢- فاصله ی کبری.

فاصله ی صغری: لفظ چهار حرفی را گویند که سه حرف اول آن متحرک و حرف آخر ساکن باشد؛ مثل فَعَلْتُ و جَبَلٍ (جَبَلِنْ).

فاصله ی کبری: لفظ پنج حرفی را می گویند که چهار حرف اول متحرک و حرف آخر ساکن باشد؛ مثل فَعَلْتَن و سَمَكَةً (سَمَكْتَن).

همه این مثال ها در جمله ی زیر جمع شده اند:

لَمْ	أَرَّ	عَلَيَّ	ظَهَرَ	جَبَلٍ (جَبَلِنْ)	سَمَكَةً (سَمَكْتَن)
سبب خفیف	سبب ثقیل	وتد مجموع	وتد مفروق	فاصله ی صغری	فاصله ی کبری

ومنها تتألف التفاعيل وهي ثمانية لفظاً عشرة حكماً: اثنان خماسيان وثمانية

سباعية.

١. فاصله ی کبری در اصل ارکان سالم وجود ندارد البته بعد از زحاف به وجود می آید.

الأصول منها: فعولن، مفاعيلن، فاعلاتن ذو الوند المفروق في المضارع؛ والفروع: فاعلن، مستفعِلن، فاعلاتن، متفاعِلن، مفعولات، مستفعِلن ذو الوند المفروق في الخفيف والمجثث، ومنها تتألف البحور.

ج ۱۱ ع ۲۲ یعنی، از این اسباب و اوتاد و فواصل تفاعیل^۱ (یا ارکان بیت) ترکیب می یابند. و این تفاعیل از نظر لفظ هشت و از نظر حکم ده تا هستند. از آن ها دو تا خماسی (پنج حرفی) و هشت تا سباعی (هفت حرفی) هستند.

اصول از این ها - که با و تد آغاز می شوند - چهاراند: «فَعُولُنْ، مَفَاعِيلُنْ، مُفَاعَلَتُنْ و فَاعِ لَاتُنْ» که دارای و تد مفروق است در بحر مضارع. در «فَاعِ لَاتُنْ» عین را از لام جدا می نویسند تا معلوم شود که «فَاعِ» و تد مفروق است و «لَاتُنْ» دو سبب خفیف. و در غیر بحر مضارع فَاعِلَاتُنْ را مرکب می دانند از و تد مجموع و دو سبب خفیف؛ به این صورت که و تد مجموع «علا» در میان دو سبب خفیف («فا» و «تُنْ») است. در این جا متوجه شدید که فَاعِلَاتُنْ از نظر لفظ یکی است و از نظر حکم دو تا و هم چنین است مُسْتَفْعِلُنْ.

بقیه ی ارکان - که با سبب شروع می شوند - فروع اند و عبارت اند از: «فَاعِلُنْ، مُسْتَفْعِلُنْ، فَاعِلَاتُنْ، مُتَفَاعِلُنْ، مَفْعُولَاتُ و مُسْتَفْعِلُنْ»، که دارای و تد مفروق است در بحر خفیف و بحر مجثث. در دو بحر خفیف و مجثث «مُسْ تَفْعِلُنْ» را مرکب می دانند از: یک و تد مفروق و دو سبب خفیف بر وجهی که و تد مفروق (تَفْع) در میان دو سبب خفیف («مُسْ» و «لُنْ») باشد و عین او را از لام جدا می نویسند به این

۱. نام های دیگرش: افاعیل، مفاعیل، افعال، مثل، امثال، اجزاء، ارکان، موازین و اوزان عروضی.

صورت: «مستفعلن» تا معلوم شود که «مس» سبب خفیف است و «تفع» و تد مفروق است و «لن» هم سبب خفیف^۱.
بحرهای شعر از همین اجزاء تشکیل می شوند.

۱. توضیحات از عروض سیفی است.

الباب الأول في ألقاب الزحاف والعلل

باب اول: در القاب زحاف و علل

✓ تغییراتی که در ارکان (اجزای بیت) واقع می‌شوند بر دو گونه‌اند:

✓ ۱- تغییری که بیت بر آن بنا می‌شود و رعایت آن در تمام ابیات لازم است، این نوع تغییر را «علت» می‌گویند.

✓ ۲- تغییر که چنین نباشد و آن را «زحاف» می‌گویند.

کلمه‌ی زحاف جمع زحف است و عروضیان همیشه آن را به صورت جمع (زحاف) استعمال می‌کنند نه به صورت مفرد.

الزحاف تغییر مختص بثواني الأسباب مطلقاً بلا لزوم، ولا يدخل الأول والثالث

والسادس من الجزء،

✓ زحاف عبارت است از: تغییری که ویژه‌ی حرف دوم اسباب است مطلقاً،

یعنی، چه سبب خفیف باشد یا ثقیل و چه در حشو واقع شود یا در غیر آن.

بلا لزوم، یعنی، این تغییر لازمی نیست. در یک بیت از قصیده‌ای اگر زحاف

بیاید لازم نیست که در بقیه‌ی اشعار هم زحاف بیاید. برخلاف علت که اگر در اولین

بیت قصیده علتی بیاید رعایت آن در تمام ابیات قصیده لازم است.

زحاف در حرف های اول، سوم و ششم رکن داخل نمی شود؛ زیرا این حروف، حرف دوم سبب نیستند و قبلاً ذکر شد که زحاف مخصوص حرف دوم اسباب است.

انواع زحاف

✓ زحاف بر دو نوع است:

۱- مفرد،

✓ ۲- مزدوج (مرکب).

✓ مفرد، آن است که در جزء فقط یک تغییر واقع شود.

مزدوج، آن است که در جزء، دو تغییر بیاید.

فالمفرد ثمانية: الحَبْن / حذف ثاني الجزء ساكناً / والاضمار / إسكانه متحركاً،
والوقص / حذفه متحركاً / والطي / حذف رابعه ساكناً، والقبض / حذف خامسه ساكناً،
والعصب / إسكانه، والعقل / حذفه متحركاً، والكف / حذف سابعه ساكناً.

زحاف مفرد هشت اند:

✓ ۱- حَبْن: حذف حرف دوم اگر ساکن باشد؛ مثل حذف «س» از «مُسْتَفْعِلُنْ» که «مُتَفْعِلُنْ» باقی می ماند و به جای آن «مَفَاعِلُنْ» می گذارند و آن را مخبون می گویند.

✓ ۲- اضمار: اسکان حرف دوم اگر متحرک باشد؛ مثلاً «مُتَفَاعِلُنْ» را «مُتَفَاعِلُنْ» می گویند و آنرا مُضْمَر می نامند.

۱. عادت عروضیان بر این است که: چون رکنی را تغییر دادند و پس از تغییر، آن رکن بدون معنی و مهمل ماند، به جای آن کلمه‌ی دیگری که معادل آن باشد، می آورند.

۳- وقص: حذف حرف دوم در صورتی که متحرک باشد؛ مانند این که از

«مفاعِلُن»، «ت» را بیاندازند و آن را «مفاعِلُن» کنند و آن را موقوص گویند.

۴- طی: حذف حرف چهارم اگر ساکن باشد؛ مثل حذف «ف» از «مُسْتَفْعِلُن»

که «مُسْتَعْلُن» می شود و به جای آن «مُفْتَعْلُن» می گذارند و آن را مَطْوِی نام می نهند.

۵- قبض: حذف حرف پنجم در صورتی که ساکن باشد؛ مثل حذف «ی» از

«مفاعِلُن» که «مفاعِلُن» شود و آن را مقبوض می گویند.

۶- عصب: اسکان حرف پنجم است؛ مانند اسکان حرف «ل» از «مفاعِلَتُن» تا

«مفاعِلَتُن» شود که به جایش «مفاعِلُن» گذاشته و آن را معصوب گویند.

۷- عقل: حذف حرف پنجم متحرک؛ مثلاً از «مفاعِلَتُن» «ل» را بیاندازند تا

«مُفَاعِلَتُن» باقی بماند که به جایش «مفاعِلُن» می گذارند و آن را معقول می گویند.

۸- کف: حذف حرف هفتم که ساکن است؛ مثلاً از «فاعلاتن»، «ن» را

بیاندازند تا «فاعلات» بماند و آن را مکفوف می نامند.

والمزدوج أربعة: الطي مع الخين خيل، وهو مع الاضمار خزل، والكف مع

الخين شكل، وهو مع العصب نقص.

زحاف مزدوج چهاراند:

۱۷- خیل: و آن عبارت است از اجتماع طي و خين؛ مثال: از «مستفعِلُن» «س»

و «ف» حذف شوند که «مُتَعْلُن» باقی می ماند و آن را به «فَعْلَتُن» نقل کرده و مخبول

می گویند.

۲- خَزَل: عبارت از اجتماع طَيّ و اضمار است؛ مثلاً: در «متفاعِلن» «ت» را ساکن و «الف» را حذف کنند تا «مُتَفَعِلن» شود و آن را به «مُتَفَعِلن» نقل کرده و به آن اخزل می‌گویند.

۳- شَكَل: عبارت است از اجتماع کَفّ و خَبْن؛ مثلاً: از «فاعلاتن» «الف» و «ن» را بیندازند تا «فَعِلَاتُ» بماند و آن را اشکل گویند.

۴- نَقْص: عبارت است از اجتماع کَفّ و عَصَب؛ مثال: از «مفاعِلتن» «ن» را حذف کرده و «ل» را ساکن کنند که «مفاعِلْتُ» می‌شود و آن را به «مفاعیلُ» نقل کرده و منقوص می‌گویند.

اقسام علل

والعلل زیادة، فزیادة سبب خفیف علی ما آخره وتد مجموع ترفیل، وحرف ساکن علی ما آخره وتد مجموع تذیل، وعلی ما آخره سبب خفیف تسبیغ، ونقص، فذهاب سبب خفیف حذف، وهو مع العصب قطف، وحذف ساکن الودد المجموع وإسکان ما قبله قطع، وهو مع الحذف بتر، وحذف ساکن السبب وإسکان متحرک قصر، وحذف وتد مجموع حذو، ومفروق صلّم، وإسکان سابع المتحرک وقف، وحذفه کسف.

علل بر دو قسم است:

۱- زیاده (اضافه) نمودن در ارکان،

۲- نقص (کم) کردن در آن‌ها.

علل زیادت سه تا است:

۱- تَرْفِيل: اضافه کردن سببی خفیف، بر آن چه آخرش وتد مجموع باشد؛

مثلاً: در «مُتفاعِلن» بعد از این که «ن» را به «الف» تبدیل کردند، «تُن» را اضافه کنند که «مُتفاعلاتن» می شود و آن را مُرْفَل می نامند.

۲- تَذْییل: اضافه کردن حرفی ساکن، بر آن چه آخرش وتد مجموع باشد؛

مثلاً: «مُسْتفعِلن» را «مُسْتفعِلان» بگردانند که آن را مُذال گویند.

۳- تَسْبِیغ: زیاده نمودن حرفی ساکن، بر آن چه آخرش سبب خفیف باشد؛

مثلاً «فاعلاتن» را «فاعلاتان» کنند و آن را مُسْبِغ گویند.

علل نقص نه نوع اند که عبارت اند از:

۱- حَذْف: انداختن سببی خفیف از آخر رکن است؛ مثلاً از مُفاعِلین «لُن»

حذف شود «مفاعی» باقی می ماند که به جای آن «فعولن» می گذارند و آن را محذوف می گویند.

۲- قَطْف: اجتماع حذف و عصب است؛ مثلاً از «مفاعِلتن» «تُن» را حذف

کرده و «ل» را ساکن کنند، «مفاعل» می شود که به جای آن «فعولن» می گذارند و آن را مقطوف گویند.

۳- قَطْع: حذف ساکن وتد مجموع و اسکان ما قبل آن است؛ مثال: از

«فاعِلن» «ن» را انداخته «ل» را ساکن کنند تا فاعل بماند؛ پس به جای آن «فَع»

لن^۱ می گذارند و آن را مقطوع می نامند.

۱. در اصطلاحات عروض فارسی اگر عین ساکن باشد، جدا از هم می نویسند ← «فع لن» و اگر

متحرک باشد، سر هم می نگارند ← «فعِلن».

۴- بَتَر: عبارت است از اجتماع قطع و حذف؛ مانند این که از «فاعلاتن» «تُنْ» حذف شود و «فاعلا» باقی بماند، سپس «الف» را انداخته و «ل» را ساکن کنند تا «فاعل» بماند؛ پس آن را به «فعْلُن» نقل می کنند و آن را مبتور و ابتر اسم می گذارند.

۵- قَصَر: حذف ساکن سبب خفیف و اسکان متحرک آن است؛ مانند انداختن «ن» از «فاعلاتن» و اسکان «ت» که «فاعلات» شود و آن را مقصور می نامند.

۶- حَذَذَ: حذف و تد مجموع است؛ مثل حذف «علن» از متفاعلن تا «متفا» بماند که به جای آن «فَعْلُن» می گذارند و آن را أَحَذَّ می گویند.

۷- صَلَمَ: حذف و تد مفروق است؛ مثال: حذف «لات» از مفعولات تا «مفعو» بماند و آن را به «فَعْلُن» نقل کرده و أَصَلَمَ می نامند.

۸- وَقَفَ: اسکان حرف متحرک هفتم است؛ مثل اسکان «ت» از «مفعولات» تا «مفعولات» شود و آن را موقوف می گویند.

۹- كَسَفَ: حذف حرف متحرک هفتم است؛ مانند حذف «ت» از «مفعولات» تا «مفعولا» شود و آن را به «مفعولن» نقل کرده، مكسوف گویند.

باب دوم: در بیان نام بحر ها و عروض ها و ضرب های آن

بحر در لغت به معنی دریا است. و در اصطلاح عروضیان هر طایفه و پاره ای از کلام موزون را که مشتمل بر چند نوع شعر (مشابه) است، بحر خوانند به جهت آن که هم چنان که دریا مشتمل بر انواع اشیا از در، مرجان، نبات و حیوان است، هر بحری از بحور عروض نیز مشتمل بر چند شعر است.

و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آن است که هم چنان که کسی در دریا افتاد حیران و سرگردان می شود، کسی که در بحر شعر افتاد به جهت تغییراتی که در ارکان عروض واقع است، متحیر شده و در تردد می افتد که این چه بحری است و این چه وزنی^۱.

ذوالقدر بحر را چنین تعریف کرده است: بنا به نظر متخصصان فن عروض وزن های موجود در شعر عربی و فارسی، مجموعاً در نوزده جنس مختلف دسته بندی شده اند. هر یک از این دسته های نوزده گانه را اصطلاحاً بحر می نامند و وزن های وابسته به آن را متفرعات یا مزاحفات آن می دانند. نخستین کسی که چنین

طبقه بندی را برای وزن های شعر به کار برد، واضع فن عروض، خلیل بن احمد فراهیدی است بود.^۱

اوزان بحور عربی

بدان که بحوری که از تکرار ارکان یا از ترکیب بعضی با بعضی دیگر^۲ حاصل می شود شانزده تا است.^۳

۱. واژه نامه ی هنر شاعری، ماده ی بحر.

۲. در اصطلاح عروض فارسی اولی را متفق الأركان یا متشابه الأركان و دومی را بحرهای مختلف الأركان می نامند.

۳. این شانزده بحر از عرب اند که پانزده بحر استخراج شده ی علامه خلیل بن احمد هستند و بحر شانزدهم، یعنی متدارک را سعید بن مسعود بلخی معروف به ابوالحسن اخفش (اوسط) (متوفای ۲۱۵ هـ.) استخراج کرده است. عجمیان سه بحر دیگر هم ویژه ی خود دارند به نام های جدید (یا غریب)، قریب و مشاکل. البته باید دانست که پنج بحر اول، یعنی طویل، مدید، بسیط، وافر و کامل خاصه ی عرب است؛ به این معنی که شعرای عجم از پارسی و ترکی و... گویان در آن بحر کم تر شعر گفته اند به جهت آن که اگر گویند نامطبوع آید و شاید که ناموزون نماید اگرچه موزون باشد. و یازده بحر دیگر مشترک است بین عرب و عجم. (عروض سیفی). ۴

اوزان این سه بحر از این قرار است:

جدید یا غریب: فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن

قریب: مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن

مشاکل: فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن

۴. فرصت الدوله شیرازی سروده است (فتون شاعری، تألیف جعفر ثامنی، ص ۳۱):

بحوری که مخصوص باشد عجم را	جدید و قریب است و دیگر مشاکل
طویل و مدید و بسیط از عرب شد	دو دیگر یکی وافر و نیز کامل
جز این بحر ها آنچه ماندست باقی	همه مشترک دان تو ای مرد عاقل

۵. برای آسانی یادگیری، نام بحرهای اصل به این صورت منظوم شده است:

- طویل و مدید و بسیط است و دیگر ۱
 سریع و رمل، وافر است و مضارع ۲
 دگر مقتضب، منسرح دان و مجتث ۳
 توضیح: متقارب و متدارک به ضرورت شعر، تقارب و تدارک شده است. (نگاه: واژه نامه‌ی هنر شاعری از: میمنت میرصادقی (ذوالقدر)). ۴
- رَجَز با هَزَج آمد ای مرد عاقل
 تقارب، تدارک، دگر بحر کامل
 خفیف و جدید و قریب و مشاکل

الأول: الطویل

✓ ۱- بحر طویل

چون این بحر درازترین بحور است که تعداد حروفش تا ۴۸ حرف می‌رسد و هیچ بحر دیگری این تعداد حروف را ندارد، آن را طویل گفته‌اند.

✓ و أجزاء: (فعولن، مفاعیلن، فعولن، مفاعیلن مرتین)؛

و اجزای آن عبارت‌اند از:

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

✓ و عروضه واحدة مقبوضة، وأضربها ثلاثة. الأول صحيح وبیته؛ عروض آن یکی است که مقبوض است (حرف پنجم ساکن حذف شده: مفاعیلن ← مفاعلن) و ضرب‌های آن سه تا هستند^۱.

ضرب اول صحیح، و بیتش این است:

أَبَا مُنْذِرٍ كَانَتْ غُرُوراً صَحِيفَتِي

ولم أع	طکم بططو	ع مالی	ولا عرضی
--U	---U	--U	-U-U
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعلن

۱. بدان که مختلف بودن عروض و ضرب مخصوص اشعار عرب است. در شعر فارسی و بلوچی باید عروض و ضرب یکسان باشند و اگر نه وزن مختل می‌شود.

اساس تقسیم هر بحری در عربی عروض آن است که اول تعداد عروض آن بحر و سپس تعداد ضرب‌های هر عروض ذکر می‌شود. و بر همین منوال اوزان بحر شمرده می‌شوند.

وَلَمْ أُعْطِكُمْ بِالطَّوْعِ^۱ مَالِي وَلَا عِرْضِي^۲

ولم أع	طکم بطو	ع مالی	ولا عرضی
---U	---U	---U	---U
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن

الثاني مثلها وبیته؛ ضرب دوم مانند خود عروض مقبوض است؛ مانند:

سَتَبْدِي لَكَ الْأَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا^۳ | وَيَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ^۴

ستبدی	لکل ای یا	مماکن	تجاهلن	ویأتی	کبلأخبا	ر من لم	تزوودی
---U	---U	---U	-U-U	---U	---U	---U	-U-U
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعلن	فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعلن

الثالث محذوف وبیته؛ ضرب سوم محذوف (فعولن) است و بیتش این است:

أَقِيمُوا بَنِي النُّعْمَانِ عَنَّا صُدُورَكُمْ | وَإِلَّا تُقِيمُوا صَاغِرِينَ الرُّؤُوسَا^۴

أقیمو	بنن نعما	نغن نا	صدورکم	وإلا لا	تقیمو صا	غریئر	رؤوسا
-------	----------	--------	--------	---------	----------	-------	-------

۱. در بعضی از منابع به جای بالطوع، فی الطوع آمده است؛ ← الشافی فی العروض و القوافی، تألیف

دکتر هاشم صالح مناع، ص ۶۳ و الجامع فی العروض از احمد عروضی، ص ۹۷.

۲. این بیت از طرفه است، دیوان طرفه ص ۶۶. ترجمه بیت چنین است: ای ابومنذر (عمرو بن هند)!

عهدنامه‌ی من فریبی بود و من به رضای خویش مال و آبروی خویش را به شما ندادم.

۳. این بیت هم از طرفه است. دیوان ص ۴۲. و المعلقات ص ۳۵. ترجمه: زمانه به زودی برای چیزی

را آشکار خواهد کرد که تو از آن اطلاع نداشتی و کسی برای اخبار خواهد آورد که تو او را توشه

ندادی (او را برای خبر آوردن نفرستاده بودی).

۴. بیت از یزید بن الخدّاق است، نگا: المفضلیات ص ۲۹۸. ترجمه: ای بنی نعمان! سینه‌ی خود را از

جلو ما دور گردانید (در مقابل ما نایستید) و اگر نه، می‌ایستید به حالت ذلت و سر افکندگی.

فعول	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن
---U	---U	---U	---U	---U	---U	---U	---U

الثانی: المدید

۲- بحر مدید

این بحر را از آن جهت مدید گفته‌اند که اسباب در اجزای سباعی آن امتداد دارند که یک سبب در اول جزء و یک سبب در آخر آن موجود است.^۱
 آرای دیگری هم در این باره وجود دارد؛ پیوندگان به کتب طویل مراجعه نمایند.

و أجزاء: فاعلاتن فاعلن، أربع مرات، مجزو وجوباً؛ اجزایش در اصل دایره^۲

چنین‌اند:

۱. المستشار، ص ۵۲.

۲. در عروض قدیم کلیه وزن‌های اصلی بر حسب تناسب و وجوه اشتراکی که از لحاظ حروف متحرک و ساکن با یکدیگر دارند، در چند دسته طبقه بندی شده‌اند. هریک از آن دسته‌ها را که شامل چند بحر است در دایره‌ای قرار داده‌اند و برای هر دایره نامی خاص انتخاب شده است.
 برای تفکیک هر دایره، با ترسیم قطره‌ای، دایره را به چند بخش تقسیم کرده و در هر بخش، روی محیط دایره، ارکان هر بحر را نوشته‌اند و مبدأ انشعاب هر بحر تعیین شده، به طوری که از هر کدام از ارکان که شروع به خواندن شود، یکی از بحرهای مربوط به آن دایره به دست می‌آید. گاهی نیز همراه با ارکان، کلماتی به کار برده‌اند.
 در حقیقت برای هر بحر، شعری به عنوان نمونه ساخته شده، به این ترتیب، هر دایره نموداری است که برای نشان دادن بحرهای متناسب با یکدیگر، تنظیم شده است.

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن
 اما وجوباً مجزو است؛ مجزو بيتی را می گویند که عروض و ضرب آن ساقط
 شود. پس وزن مستعمل مدید چنین قرار می گیرد:

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن

وأعاريضه ثلاثة، وأضربه ستة، الأولى صحيحة، وضربها مثلها وبيتها؛ بحر
 مدید دارای سه عروض و شش ضرب است. عروض اول صحیح و یگانه ضرب آن
 هم مثل خودش صحیح (فاعلاتن) است؛ بیتش این است:

بین علمای عروض، در تعداد دایره‌ها و طرز تقسیم بندی بحر‌ها در آن‌ها و هم‌چنین
 نام‌گذاری دایره‌ها اختلاف نظر است. شش دایره‌ی مشهور، با نام بحر‌هایی که از هر یک از آن‌ها
 منشعب می‌شود، چنین است:

- (۱) دایره‌ی متفقه: شامل دو بحر متقارب و متدارک.
- (۲) دایره‌ی مختلفه: شامل سه بحر طویل، مدید و بسیط.
- (۳) دایره‌ی مؤتلفه: شامل دو بحر وافر و کامل.
- (۴) دایره‌ی مجتلبه: شامل سه بحر رجز، هزج و رمل.
- (۵) دایره‌ی مشتبّه: شامل چهار بحر منسرح، مضارع، مُجْتَثّ و مقتضب.
- (۶) دایره‌ی متترّعه: شامل پنج بحر خفیف، سریع، جدید، قریب و مشاکل.

کلیه نوزده بحر اصلی معروف در این شش دایره نشان داده می‌شوند. در کتاب‌های مختلف
 عروض تقسیم بندی‌های دیگری نیز برای دایره‌ها وجود دارد. این دایره‌ها شامل شکل‌های
 مزاحف بحر‌های اصلی است و بیشتر وزن‌های معمول در شعر فارسی را در بر می‌گیرد (واژه
 نامه‌ی هنر شاعری).

یا لَبَكْرٍ اَنْشُرُوا لِي كُتَيْبًا					
یا لبرکن	انشرو	لی کلین	یا لبرکن	این ای	نلفزارو
--U-	-U-	--U-	--U-	-U-	--U-
فاعلاتن	فاعِلن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعِلن	فاعلاتن

الثانية محذوفة وأضر بها ثلاثة: الأول مقصور وبيته؛ عروض دوم محذوف
(فاعِلن) است و سه ضرب دارد. ضرب اول مقصور (فاعِلان) است؛ بیتش این است:

لا يَغُرْنَ امْرَأً عَيْشُهُ					
لا یغررن	نمران	عیشهو	کل عیشن	صائرن	لرزوال
--U-	-U-	--U-	--U-	-U-	•-U-
فاعلاتن	فاعِلن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعِلن	فاعِلان

الثاني مثلها وبيته؛ ضرب دوم مانند خود عروض محذوف است؛ و بیتش:

إِعْلَمُوا أَنِّي لَكُمْ حَافِظٌ					
اعلمو ان	نی لکم	حافظن	شاهدن ما	کنت او	غائباً
--U-	-U-	--U-	--U-	-U-	-U-
فاعلاتن	فاعِلن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعِلن	فاعِلن

۱. بیت از مهلهل بن ربیعہ تعلبی است. نگا: خزانه الأدب ۱۶۲/۲. ترجمه: ای آل بکر! کلب را برایم زنده گردانید (و این کار از دست شما ساخته نیست، لذا بدلهی او را بدهید). ای آل بکر! امروز وقت فرار نیست.

۲. در اهدئ سبیل به جای عیش، حی آمده است.

۳. کسی را (آسایش) زندگی اش فریب ندهد؛ زیرا هر زندگی ای پایان پذیر است.

۴. بدانید که من حافظ شما هستم چه حاضر باشم و چه غائب.

الثالث ابتر وبيتہ؛ ضرب سوم ابتر (فَعْلُنْ) است و بيتش اين است:

إِنَّمَا الذَّلْفَاءُ ^۱ يَأْقُوتَةُ ^۲ أَخْرَجَتْ مِنْ كَيْسٍ دِهْقَانِ ^۳					
اینمذذل	فاء یا	قوتن	أخرجت من	کيس ده	قانی
--U-	-U-	--U-	--U-	-U-	--
فاعلاتن	فاعلن	فاعلن	فاعلاتن	فاعلن	فع لن

الثالثة محذوفة مخبونة، ولها ضربان: الأول مثلها، وبيتہ؛ عروض سوم محذوف

مخبون (فَعْلُنْ) است و دو ضرب دارد. ضرب اول مثل خود عروض محذوف مخبون (فَعْلُنْ) است و بيتش اين است:

لِلْفَتَى عَقْلٌ يَعِيشُ بِهِ حَيْثُ تَهْدِي سَاقَهُ قَدَمُهُ ^۳					
للفتا عق	لن يعي	ش بهی	حيث تهدي	ساقهو	قدمه
--U-	-U-	-UU	--U-	-U-	-UU
فاعلاتن	فاعلن	فَعْلُنْ	فاعلاتن	فاعلن	فَعْلُنْ

الثاني ابتر وبيتہ؛ ضرب دوم ابتر است (فَعْلُنْ) و بيتش اين است:

رُبَّ نَارٍ ابْتَرَأَتْ أَرْمُقَهَا | تَقْضِمُ الْهِنْدِيَّ وَالْغَارَا^۴

۱. الذَّلْف: کوتاهی و کوچکی گوش را می گویند (علم العروض، ص ۴۶).

۲. ذَلْفَاء همانند یاقوتی است که از کیسه‌ی تاجری کثیر المال بیرون آورده شده است.

۳. دیوان طرفه بن عبد ص ۸۶ ترجمه: جوان عقلی دارد که به وسیله‌ی آن زندگی بسر می برد هرجا که قدمش ساق پایش را راهنمایی کند.

۴. دیوان عدی بن زید الرقاع ص ۸۰. ترجمه: بسیار آتش بود که من آن‌ها را مشاهده می کردم که شمشیر هندی و لشکر بزرگ را می شکستند (پاورقی اهدی سبیل إلى علمی الخلیل، از محمود مصطفی ص ۵۷، نشر دارالقلم، بیروت). مولانا قریشی مصرع «تقضم الهندی و الغار» را چنین

ربُّ نارن	بُت ار	مقها	تقضمْلهن	دئ یول	غارا
--U--	-U-	-UU	--U-	-U-	--
فاعلاتن	فاعِلن	فعلِن	فاعلاتن	فاعِلن	فع لن

الثالث: البسيط

۳۷- بحر بسيط

✓ بسیط در لغت گسترانیدن است. و چون در اول هر رکن سباعی آن دو سبب خفیف گسترانیده شده است و در خماسی یک سبب، آن را بسیط گفته‌اند.

✓ و أجزاء مستفعِلن فاعِلن أربع مرات؛ و اجزای این بحر چنین است:

مستفعِلن فاعِلن مستفعِلن فاعِلن مستفعِلن فاعِلن

✓ و أعاريضه ثلاثة وأضرِبُه ستة، الأولى مخبونة، ولها ضربان. الأول مثلها، وبيته؛ دارای سه عروض و شش ضرب است. عروض اول مخبون (فَعْلُن) است و آن دو ضرب دارد. ضرب اول مثل خود عروض مخبون (فَعْلُن) است؛ مثل:

يَا حَارِ لَا أَرْمِينَ مِنْكُمْ بِدَاهِيَةٍ | لَمْ يَلْقَهَا سُوقَةً قَبْلِي وَلَا مَلِكٌ

حارث

ترجمه کرده است: چوب هندی (لوبان) و گیاه خوشبو را می‌سوختند و خاکستر می‌کردند (شرح اردو متن الکافی، ص ۲۲). دکتر هاشم مناع نیز نوشته است: الهندی و الغار: نوعان من الطيب يتبخر بهما (پاورقی الشافی ص ۸۰).

۱. شرح دیوان زهیر بن ابی سلمی، ص ۱۸۰.

يا حارلا	ارمين	منكم بدا	هيتن	لم يلقيها	سوقتن	قبلى ولا	ملكو
-U--	-U-	-U--	-UU	-U--	-U-	-U--	-UU
مستفعِل	فاعل	مستفعِل	فَعِلُنْ	مستفعِل	فاعل	مستفعِل	فَعِلُنْ

الثاني مقطوع وبيته؛ ضرب دوم مقطوع (فَعِلُنْ) است؛ وبيتش اين است:

قَدْ أَشْهَدُ الْغَارَةَ الشَّعْوَاءَ تَحْمِلُنِي				جَرْدَاءَ مَعْرُوقَةَ اللَّحْيَيْنِ سُرْحُوبُ			
قداشهدل	غارتش	شعواء تح	ملنى	جرداء مع	روقتل	لحيين سر	حوبو
-U--	-U-	-U--	-UU	-U--	-U-	-U--	--
مستفعِل	فاعل	مستفعِل	فَعِلُنْ	مستفعِل	فاعل	مستفعِل	فَعِلُنْ

الثانية مجزوة صحيحة، وأضر بها ثلاثة، الأول مجزو مزال وبيته؛ عروض دوم

مجزو صحيح (مستفعِلن) است و ضرب هایش سه تا هستند: ضرب اول مجزو مزال (مستفعِلن) است؛ بيتش چنین است:

إِنَّا دَمَمْنَا عَلَى مَا خَلَيْتُ		سَعْدَ بْنَ زَيْدٍ وَعَمْرًا مِنْ تَمِيمٍ	
انناذمم	نا على	ما خيلت	سعدبن زى
-U--	-U-	-U--	-U-
			رن من تميم
			•-U--

ترجمه: ای حارث! به (حيوانات) من از جانب شما مصیبتی رسانده نشود (که شما حیواناتم را قبضه کنید)، حیوانات مرا پیش از این، هیچ پادشاه و رعیتی نگرفته‌اند.
۱. دیوان امرؤ القیس، ص ۲۲۵؛ و برخی آن را از عمران بن ابراهیم انصاری دانسته‌اند. نگا: لسان العرب.

ترجمه: من در جنگ‌های هولناک و تباه کن شرکت کرده‌ام که اسب کم مو و سبک روی با اندام متناسب مرا بر می‌داشته است (بر آن سوار بوده‌ام).

۲. این بیت منسوب به اسود بن یعفر است (دیوان الأعشى، و الموشح، ص ۱۲۱).

ترجمه: ما قبیله‌های سعد بن زید و عمرو بن تميم را به خاطر فریبی که به ما دادند مذمت کردیم (هلاک گردانیدیم).

مستفعلن | فاعلن | مستفعلن | مستفعلن | فاعلن | مستفعلن

الثانی مثلها و بیته؛ ضرب دوم مثل عروض مجزو صحیح است؛ مانند:

مَادَا وَقَوْفِي عَلَى رَّبِّعَ عَفَا ^۱	مُخْلَوْلَقْنِ دَارِسِ مُسْتَعْجِمِ ^۲				
ماذا وقو	فی علا	ربعن عفا	مخلولقن	دارسن	مستعجمی
-U--	-U--	-U--	-U--	-U--	-U--
مستفعلن	فاعلن	مستفعلن	مستفعلن	فاعلن	مستفعلن

الثالث مجزو مقطوع و بیته؛ ضرب سوم مجزو مقطوع (مفعولن) است؛ بیتش این

است:

سَيَرُوْا مَعًا إِنَّمَا مِيعَادُكُمْ ^۱	يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ بَطْنِ الْوَادِي ^۳				
سیرو معن	ان نما	میعادکم	یومث ثلا	ثاء بط	نل وادی
-U--	-U--	-U--	-U--	-U--	---
مستفعلن	فاعلن	مستفعلن	مستفعلن	فاعلن	مفعولن

۱. برخی به جای عفا، خلا روایت کرده‌اند. نگا: علم العروض ص ۵۹.

۲. دیوان اسود بن یعفر، ص ۶۲ و در لسان العرب ماده خلق نسبت به مرقش داده شده است.

ترجمه: ایستادیم بر این منزل به خاطر این نیست که خانه‌هایش از بین رفته و با زمین هموار گشته است و گنگ شده‌اند (بلکه به خاطر محبتی است که با ساکنان این‌ها دارم).

۳. در برخی نسخه‌ها «الثلاثا بطن» آمده است. و در برخی هم «الثلاثاء بطن» آمده، که این اشتباه است.

۴. با هم بروید که میعادگاه (جنگ با) شما در روز سه شنبه در بطن الوادی است.

الثالثة مجزوة مقطوعة، وضررها مثلها، وبيتها؛ عروض سوم مجزو مقطوع (مفعولن) است. و یگانه ضرب آن هم مثل خودش مجزو مقطوع (مفعولن) است؛ شاهدش چنین است:

مَا هَيَّجَ الشُّوقَ مِنْ أَطْلَالٍ		أَضَحَتْ قَفَّاراً كَوَحِي الْوَاحِي ^١	
ماهیجش	شوق من	اطلالن	اضحت قفا
-U--	-U-	---	-U--
مستفعلن	فاعلن	مفعولن	مستفعلن
			فاعِلن
			مفعولن

الرابع: الوافر

۴- بحر وافر

وفور - به ضم واو و فاء - در لغت به معنی «بسیار» است. و بحر وافر را از آن جهت وافر می‌گویند که در این بحر حرکات بسیاری وجود دارد؛ زیرا هر رکن آن مشتمل بر پنج حرکت است؛ بعضی گفته‌اند: این بحر را از آن جهت وافر می‌گویند که اشعار عرب در این بحر بسیار است.

- و اجزاءه مفاعلتن ست مرات اجزای وافر شش بار مفاعلتن است به این صورت:

مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

۱. این آثار (نشان‌های باقی مانده‌ی خانه‌های از بین رفته) که مانند الفاظ نویسنده مخفی گشته‌اند، اشتیاق را برانگیختند.

وله عروضان وثلاثة اضرب: الأولى مقطوفة، وضربها مثلها، وبیتة؛ این بحر
 دو عروض و سه ضرب دارد: عروض اول مقطوف (فعولن) است و دارای یک
 ضرب مثل خودش (مقطوف) است؛ بیتش این است:

لَنَا غَنَمٌ نُسَوِّقُهَا غَزَارٍ		كَأَنَّ قُرُونًا جَلَّتْهَا الْعِصِيُّ	
لناغمن	نسووقها	غزارن	كانن قرو
نـوـوـوـو	نـوـوـوـو	نـوـوـو	نـوـوـو
مفاعلتن	مفاعلتن	مفاعلتن	مفاعلتن
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

الثانية مجزوة صحيحة، ولها ضربان: الأول مثلها، وبیتة؛ عروض دوم مجزو
 صحیح (مفاعلتن) است، و دو ضرب دارد: ضرب اول مثل خود عروض مجزو
 صحیح (مفاعلتن) است؛ مثل:

لَقَدْ عَلِمْتُ رِبْعَةً أَنَا		مِنَ حَبْلِكَ وَأَهْنُ خَلِقُ	
لقد علمت	ربیعة ان	ن حبلك وا	هنن خلقو
نـوـوـو	نـوـوـو	نـوـوـو	نـوـوـو
مفاعلتن	مفاعلتن	مفاعلتن	مفاعلتن

الثاني مجزو معصوب وبیتة:

ضرب دوم مجزو معصوب (مفاعلتن مفاعیلن) است؛ مثل:

۱. دیوان امرؤ القیس، ص ۱۳۶.

ترجمه: ما گوسفندهای بسیاری داریم که آن‌ها را (برای چرا) می‌رانیم؛ گویا شاخ‌های اکثریت
 آن‌ها مثل عصا درازاند.

۲. بی تردید قبیله‌ی ربیعه دانسته است که ریسمان (معاهده‌ی) شما ضعیف و کهنه (بوسیده) است.

أَعَاتِبُهَا وَآمُرُهَا		فَتَغْضِبُنِي وَتَعْصِينِي ^١	
اعاتبها	و أمرها	فتغضبني	و تعصيني
-UU-U	-UU-U	-UU-U	---U
مفاعلتن	مفاعلتن	مفاعلتن	مفاعيلن

١. او را (بر نافرمانی کردنش) عتاب می کنم و به او امر می نمایم، پس او بر من بیشتر خشم می کند و از من نافرمانی می نماید.

الخامس: الكامل

٥ - بحر كامل ✓

کمال در لغت به معنی تمام است. بعضی گفته‌اند که چون حرکات این بحر بسیار بوده، آن را کامل گفته‌اند؛ زیرا تعداد حرکات در آن به ۳۰ می‌رسد. اگر چه اصل وافر نیز مشتمل است بر ۳۰ متحرک؛ اما تمام آن مستعمل نیست مگر به صورت شاذ.

بعضی دیگر می‌گویند: وجه تسمیه‌اش به کامل این است که آن از بحر وافر که در دایره اصل است کامل شده است؛ زیرا به صورت تام استعمال شده است. برخی می‌گویند: وجه تسمیه‌اش این است که ضرب آن بر ۹ وجه می‌آید و هیچ بحر دیگری وجود ندارد که این مقدار ضرب داشته باشد.

✓ وأجزاء متفاعِلن است مرآت؛ ارکان آن شش بار متفاعِلن است به این صورت:

متفاعِلن متفاعِلن متفاعِلن

متفاعِلن متفاعِلن متفاعِلن

✓ وأعاريضه ثلاثة، وأضربه تسعة: الأولى تامة، وأضربها ثلاثة: الأول مثلها؛

وبیته؛ عروض هایش سه و ضرب هایش نه تا هستند. عروض اول تام (متفاعِلن) است و سه ضرب دارد.

ضرب اول مثل خود عروض تام (صحیح) است؛ بیتش چنین است:

وَإِذَا صَحَوْتُ فَمَا أَقْصَرُ عَنْ نَدَىٍّ | وَكَمَا عَلِمْتَ شَمَائِلِي وَتَكْرُمِي ١

١. تام بیتی را می‌گویند که اجزای دایره‌اش از عروض و ضرب را کاملاً بدون نقص در بر بگیرد.

و اذا صحو	ت فما اقص	صرعن ندن	و كما علم	ت شمائلی	و تکررمی
-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

الثاني مقطوع وبيته؛ ضرب دوم مقطوع (مُتَّفَاعِلٌ = فَعِلَاتُنْ) است؛ شاهدش این

است:

وَ إِذَا دَعَوْنَكَ عَمُّنْ فَإِنَّهُ	نَسَبٌ يَزِيدُكَ عِنْدَهُنَّ خَبَالًا ^۲				
و اذا دعو	نک عم مهن	ن فان نهو	نسبن یزی	دک عندهن	ن خبالا
-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵	-۵-۵۵	--۵۵
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	فَعِلَاتُنْ

الثالث أخذ مضمّر وبيته؛ ضرب سوم اخذ مضمّر (مُتَّفَا = فَعَلُنْ) است؛ بيتش

این است:

لَمَنْ الدِّيارُ بِرَامِيتَيْنِ فَعَاقِلٍ	دُرِسَتْ وَ غَيْرَ آيَهَا الْقَطْرُ ^۳				
لمن د دیا	ر برامتی	ن فعاقلن	درست و غی	یر آیهل	قطرو

۱. دیوان عنتره ص ۲۰۷.

ترجمه: و هنگامی که از نشئه به هوش می آیم در سخاوت کوتاهی نمی کنم و چنان که عادات خوب و خصلت ها و فیض بخشی مرا می دانی.

۲. دیوان اخطل کبیر غیاث بن غوث تغلبی ص ۲۴۷.

ترجمه: و آن گاه که زنان تو را عموی خویش گفته و صدا می کنند (پس بدان که) این، چنان نسبتی است که حقارت را نزد آنان بیشتر می گرداند (تو را پیرمرد می پندارند).

۳. این بیت از مخبل سعدی است (میزان الذهب، ص ۵۹).

ترجمه: منازل بین «رامه» و «عافل» را چه کسی ضامن است که آن ها از بین رفته و نشان های آن ها را باران تغییر داده است؟

--	-U-UU	-U-UU	-U-UU	-U-UU	-U-UU
فَعْلَن	متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعِلن

الثانیة حذاء، ولها ضربان: الأول مثلها وبیته؛ عروض دوم: حذاء (فَعْلَن) و
 دارای دو ضرب است. ضرب اول همانند خود عروض اخذ (فَعْلَن) است؛ شاهدش
 این است:

دَمِنَ عَفَتْ وَ مَحَا مَعَالِمَهَا ^۱	هَطَلْ أَجَشُّ وَ بَارِحْ تَرْبُ ^۲
دمن عفت و محامعا لمها	هطلن اجش و ش و بارحن تربو
-UU	-UU-UU
متفاعِلن	متفاعِلن

الثاني أخذ مضمر وبیته؛ ضرب دوم اخذ مضمر (فَعْلَن) است و بیت آن چنین
 است:

وَلَأَنْتَ أَشْجَعُ مِنْ أَسَامَةِ إِذْ	دُعِيَتْ نَزَالٌ وَلَجَّ فِي الذَّعْرِ ^۳
ولانت اش و لانت اش	دعیت نزا ل و لجج فد ذعری
-UU-UU	-UU-UU
متفاعِلن	متفاعِلن

۱. در جامع العروض و التوافی «لمن الديار عفا معارفها» آمده است (ص ۱۲۱، طبع اول).

۲. این ها آن مکان هایی هستند که از بین رفته و نشانی های آن ها را باران های نرم پیاپی بارنده و گردبادهای تابستانی از بین برده اند.

۳. دیوان زهیر بن ابی سلمی، ص ۸۹.

ترجمه: و البته از شیر شجاع تر هستی وقتی که به جنگ صدا کرده شود و در جاهای ترسناک در
 آید.

الثالثة مجزوة صحيحة، وأضرِبها أربعة: الأول مجزو مرفل وبيته؛ عروض سوم

مجزو صحيح (متفاعِلن) است و چهار ضرب دارد.

ضرب اول مجزو مرفل (متفاعلاتن) است؛ مثالش چنین است:

وَلَقَدْ سَبَقْتُهُمْوَاِلٰذٰى فَلَمْ نَزَعَتْ وَاَنْتَ اٰخِرٌ ^۱			
و لقد سبق	تهمو الى	ی فلم نزع	ت و انت اآخر
-U-UU	-U-UU	-U-UU	--U-UU
متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعلاتن

الثاني مجزو مذل وبيته؛ ضرب دوم مجزو مذل (متفاعِلان) است؛ بيتش اين

است:

جَدَثٌ ^۲ يَكُوْنُ مَقَامُهُ اَبَدًا بِمُخْتَلِفِ الرِّياحِ ^۳			
جدثن يكو	ن مقامهو	ابدن بمخ	تلفر رياح
-U-UU	-U-UU	-U-UU	•-U-UU
متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعِلن	متفاعِلان

الثالث مثلها وبيته؛ ضرب سوم هم مانند خود عروض مجزو صحيح (متفاعِلن)

است؛ شاهدش چنین است:

۱. بيت از ابی احمر باهلی است، الحماسه: ۷۹، (علم العروض، ص ۷۱). ولی محققان الجامع نوشته‌اند:

بيت از خطیئه است. دیوانش: ص ۱۶۸ «.. فقد نزعَتْ..» (الجامع، ص ۱۲۱).

ترجمه: و تو جلوتر از جنگجویان به من رسیدی (اما) چرا خود را عقب کشیدی و در آخر قرار گرفتی (معلوم می‌شود که ترسو و بزدل هستی).

۲. در الجامع به جای جدث جسد آمده است.

۳. قبر در چنان جایی خواهد بود که همیشه محل ورزش بادهای گوناگون است.

و إِذَا افْتَقَرْتَ فَلَا تَكُنْ مُتَخَشِّعًا وَ تَجَمِّلْ^۱

و اذا فتقر	ت فلاتکن	متخششعن	و تجملی
-U-UU	-U-UU	-U-UU	-U-UU
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

الرابع مجزو مقطوع و بیته؛

ضرب چہارم مجزو مقطوع (مُتَّاعِلٌ = فَعَلَاتُنْ) است؛ و بیتش این است:

وَ إِذَا هُمُ ذَكَرُوا الْإِسَاءَةَ أَكْثَرُوا الْحَسَنَاتِ^۲

و اذاهمو	ذکرل اِسا	ء اکثرل	حسناتی
-U-UU	-U-UU	-U-UU	--UU
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	فعلاتن

۱. وقتی کہ نیازمند می گردی خاضع نباش؛ بلکه لباس زینت بپوش و خود را آراسته نما.

۲. و زمانی کہ آنان بدی را بہ یاد می آوردند، نیکی ها را بیشتر گردانیدند.

السادس: الهزج

۶- بحر هزج

— هزج در لغت آواز با ترنم خوشایند است، و بیش تر اشعاری را که عرب‌ها به آواز خوش در سرودها می‌خواندند، در این بحر بود. بعضی گفته‌اند: هزج گردانیدن آواز است.

— و از آن جا که در اول هر رکن این بحر وتد مجموع و از پی آن دو سبب خفیف است و این حالت به مدّ صوت و گردانیدن آواز کمک می‌کند، این بحر را هزج نامیده‌اند.

— و أجزاء مفاعیلین ست مرات مجزو وجوباً؛ اجزای آن شش بار مفاعیلین است به این صورت:

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

و وجوباً مجزو است.

— و عروضه واحدة صحیحة، ولها ضربان: الأول مثلها وبیته؛ یک عروض و دو ضرب دارد. عروضش مجزو صحیح (مفاعیلین) است و ضرب اول آن مثل خود عروض مجزو صحیح (مفاعیلین) است. مثالش این است:

عَفَا مِنْ آلِ لَيْلَى السَّهْ — بُ فَاإِمْلاَحُ فَالْغَمْرُ

عفا من عا	لِ لَيْسَ سَهْ	بِ فَلَ املا	جُ فَلَ غمرو
---U	---U	---U	---U
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

الثانی محذوف و بیته؛

ضرب دوم محذوف (فعولن) و شاهدش این است:

وَمَا ظَهَرِي لِبَاغِ الضِّيِّ	مِ بِالظَّهْرِ الذَّلُولِ		
و ما ظهري	مِ بظَّ ظهرد	ذلولی	
---U	---U	---U	---U
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	فعولن

ترجمه: منازل آل لیلی (که عبارت اند از: سهیب، املاح (و در برخی نسخه‌ها: املاح) و غمر

از بین رفتند.

۱. و پشت من برای ستم خواهان پشت نرمی نیست؛ یعنی، من در مقابل ظالمان تسلیم نشده که با آنان مقابله خواهم کرد.

السابع: الرجز

۷ - بحر رجز ✓

رجز در لغت به معنی اضطراب و سرعت است و بیشتر اشعاری که عرب‌ها در معرکه‌ها و جنگها در مفاخرات از مردانگی خود و قوم خویش می‌خواندند، در این بحر است؛ و در چنین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می‌باشد، لذا از این جهت این بحر را رجز نامیدند.

بعضی گفته‌اند که رجز - به فتح راء و سکون جیم - شتری را می‌گویند که در رفتن می‌لرزد و چون حرکت کند باز ساکن شود؛ و در اول ارکان این بحر، دو سبب خفیف وجود دارد و بعد از حرکت سکونی پس به این مناسبت این بحر را رجز گویند ۱.

✓ و أجزاء مستفعّلن ست مرات؛ اجزای آن شش بار مستفعّلن به صورت زیر است:

مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن

مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن

✓ - وأعارضه أربعة وأضربه خمسة؛ الأولى تامة ولها ضربان؛ الأوّل مثلها وبيته؛
این بحر دارای چهار عروض و پنج ضرب می‌باشد. عروض اوّل صحیح (مستفعّلن) و دارای دو ضرب است. ضرب اوّل مثل خود عروض تام (مستفعّلن) است؛ مانند:

۱. جهت مزید اطلاع به المعجم المفصل فی علم العروض و القافية و فنون الشعر از دکتر امیل بدیع یعقوب رجود شود.

دارِ لِسَلَمی إِذْ سُلیمی جَارَة قَفَرًا تَرى آیاتُها مِثْلَ الزُّبُرِ					
دارن لسل	ما إذ سلی	ما جارتن	قفرن ترا	ء آیاتها	مثلن زبر
-U--	-U--	-U--	-U--	-U--	-U--
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

— الثانی مقطوع و بیتہ؛ ضرب دوم مقطوع (مستفعل = مفعولن) و بیتش این است:

الْقَلْبُ مِنْهَا مُسْتَرِیحٌ سَالِمٌ ^۲ وَالْقَلْبُ مِنْی جَاهِدٌ مَجْهُودٌ ^۳					
القلب من	ها مستری	حن سالمن	ولقلب من	نی جاهدن	مجهودو
-U--	-U--	-U--	-U--	-U--	---
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مفعولن

— الثانیه مجزوة صحیحه، و ضربها مثلها و بیتہ؛ عروض دوم مجزوء صحیح (مستفعلن) و یگانه ضرب آن هم مثل خودش مجزوء صحیح (مستفعلن) است. شاهدش این است:

قَدْ هَاجَ قَلْبِی مَازِلٌ مِنْ أُمِّ عَمْرٍو مُقْفِرٌ			
قد هاج قل	بی منزلن	من امم عم	رن مقفرو
-U--	-U--	-U--	-U--
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

۱. منزل سلمی وقتی که سلیمی همسایه بود خالی است و آثار آن مانند حروف کتاب به نظر می آیند (که بر آمدگی ندارند).

۲. در علم العروض (ص ۹۹) به جای سالم، ساکن آمده است.

۳. قلب محبوبه پر سکون و از مشقت عشق سالم و محفوظ است در حالی که قلب من در تحمل مشقت محبت و عشق، در تکلیف است.

۴. منزل خالی، از ام عمرو در دلم هیجان انداخت.

— الثالثة مشطوره، وهي الضرب وبيته؛ عروض سوم مشطوره^۱ است و خود آن هم ضرب است؛ مثل:

مَا هَاجَ أَحْزَانًا وَ شَجَوًّا قَدْ شَجَا^۲

ما هاج احـ	زانن و شجـ	ون قد شجا
-U--	-U--	-U--
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

— الرابعة منهوكة، وهي الضرب وبيته؛ عروض چهارم منهوك^۳ است و خود آن، ضرب هم هست؛ بیش این است:

يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعُ^۴

يا ليتنى	فيها جذع
-U--	-U--
مستفعلن	مستفعلن

۱. بیت مشطور همان است که شطر (نصف) آن حذف شده و نصف دیگرش بیتی مستقل به شمار می‌آید که در آن عروض و ضرب یکی است؛ یعنی، عروض آن، ضرب هم به حساب می‌آید. تسمیه‌ی این عروض به مشطور به صورت مجاز است؛ زیرا، بیت، مشطور است (که نصف آن حذف شده است) نه عروض. تذکر: بیت به صورت مشطور فقط در بحر رجز و بحر سریع استعمال می‌شود.

۲. دیوان عجاج: ۱۳/۲. ترجمه: چه چیزی حزن و غم‌ها را بر انگیخت؟

۳. منهوک بیتی را می‌گویند که دو سوم آن ساقط شده و یک سوم (دو جزء از) آن باقی مانده است. از دو جزء باقی مانده، جزء دوم هم عروض است و هم ضرب. وجه تسمیه: چون با اسقاط دو سوم آن ضعیف گردانیده شده است آن را منهوک می‌گویند. بیت منهوک جز در بحر رجز و منسرح نمی‌آید. تسمیه این عروض به منهوک هم به صورت مجاز است؛ زیرا، بیت است که منهوک است؛ یعنی، دو سوم آن ساقط شده است نه عروض.

۴. دیوان درید بن الصمة، ص ۱۲۸. ترجمه: کاش که در آن (وقت) جوان بودم.

الثامن: الرمل

٨ - بحر رمل

رمل در لغت به معنی حصیر یافتن است و چون در ارکان این بحر یک وتد در
 میان دو سبب است و سبب در میان دو وتد گویا که اوتاد را با اسباب بافته‌اند، هم
 چنان که حصیر را با ریسمان‌ها می‌بافند؛ لذا از این جهت این بحر را رمل نامیده‌اند.
 بعضی گفته‌اند که رمل نوعی سرود است و آن نوع در این وزن واقع است،
 پس، از این جهت این بحر را رمل نام‌گذاری کرده‌اند.

برخی دیگر گفته‌اند که رمل را از رملان گرفته‌اند، و رملان بفتح راء و میم در
 لغت به معنی با شتاب دویدن شتر است و به سبب آن که سبب خفیف آخر رکن اول
 آن با سبب خفیف رکن دومش پیوسته است، در خواندن آن سرعت و شتابی پیدا
 می‌شود که به این جهت این را بحر رمل می‌خوانند.

و اجزاء فاعلاتن ست مرات؛

اجزای آن شش بار فاعلاتن است به این صورت:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

وله عروضان وستة أضرب: الأولى محذوفة، وأضرِبها ثلاثة. الأول تام وبيته؛

این بحر دو عروض و شش ضرب دارد. عروض اول محذوف (فاعلن) است که

دارای سه ضرب می‌باشد. ضرب اول: تام - صحیح - (فاعلاتن) است؛ بیتش این

است:

مِثْلَ سَحْقِ الْبَرْدِ عَفَى بَعْدَكَ أَلْ		قَطْرُ مَغْنَاهُ وَتَأْوِيْبِ الشَّمَالِ ^١	
مثل سحقل	برد عف فا	بعذل	قطرمعنا
--U--	--U--	-U-	--U--
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن

الثاني مقصور وبيته؛ ضرب دوم مقصور (فاعلان) است؛ شاهدش این است:

أَبْلِغِ النُّعْمَانَ عَنِّي مَالِكًا		أَنْسَهُ قَدْ طَالَ حَبْسِي وَانْتِظَارِي	
ابلغن نع	مان عننى	مالكن	ان نهو قد
--U-	--U-	-U-	--U-
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن
			ون تظار
			•-U-
			فاعلان

الثالث مثلها وبيته؛ ضرب سوم مثل خود عروض محذوف است؛ و بيتش:

قَالَتِ الْخُنْسَاءُ لَمَّا جِئْتُهَا		شَابَ بَعْدِي رَأْسُ هَذَا وَاشْتَهَبَ ^٣	
قاتل خن	ساء لمما	جئتها	شاببعدي
--U-	--U-	-U-	--U-
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن

الثانية مجزوة صحيحة، وأضرها ثلاثة؛ الأول مجزوء مسبغ وبيته؛ عروض دوم

مجزوه صحيح (فاعلاتن) است و سه ضرب دارد.

ضرب اول مجزوء مسبغ (فاعلاتان) است؛ شاهدش این است:

١. دیوان عبید بن الابرض، ص ١٢٠. ترجمه: بعد از تو خانه‌اش را باران و آمد باد شمال

همانند چادری کهنه از بین بردند.

٢. دیوان عدی بن زید، ص ٩٣. عجز بیت چنین هم روایت شده است: انه قد طال حبس و انتظاری.

ترجمه: به نعمان از من پیامی برسان که زندانی و انتظار کشیدنم طولانی شد.

٣. دیوان امرؤ القیس، ص ٢٩٣. ترجمه: وقتی که نزد خنساء آمدم (در باره‌ی من) گفت: بعد از من

سر این، پیر و جو گندمی شده است.

یا خَلِیْلِیَّ اَرْبَعًا وَاَسْ		تُخْبِرًا رَّبَّعًا ^۱ بِعَسْفَانٍ ^۲	
یا خلیلی	یربعا وس	تخبرارب	عن بعسفان
--U--	--U--	--U--	•--U--
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

الثانی مثلها، وِیْتِه؛ ضرب دوم مثل خود عروض مجزو صحیح است؛ و

بیتش:

مُقْفِرَاتٍ دَارِسَاتٍ ^۳		مِثْلُ آيَاتِ الزُّبُورِ ^۴	
مقفراتن	دارساتن	مثل آیا	تززبوری
--U--	--U--	--U--	--U--
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

الثالث مجزو محذوف، وِیْتِه؛ ضرب سوم مجزو محذوف است، و شاهدش:

مَا لِمَا قَرَّتْ بِهِ الْعَيْ		نَّانٍ مِنْ هَذَا ثَمَنٍ ^۵	
ما لما قر	رت بهل عی	نان من ها	ذا ثمن
--U--	--U--	--U--	-U-
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

۱. در بعضی نسخه‌ها رسماً آمده است و در استخیرا فاستخیرا آمده است. انظر الجامع، ص ۱۳۶.

۲. در پاورقی الجامع (ص ۱۲۶) نوشته است که این بیت از وضع علامه خلیل است. ترجمه: ای

دوستانم! توقف کنید و از (احوال مردمان) مکان عسفان خبر دریافت نمایید.

۳. در علم العروض چنین آمده است: دارسات موحشات ... ص ۱۱۱.

۴. (منازل). خالی و از بین رفته‌اند؛ مانند علامات مخفی کتاب (نوشته).

۵. این، آن قیمتی نیست که از آن چشمان خنک شوند.

التاسع: السريع

٩- بحر سريع

سرعت در لغت به معنی شتاب کردن است. و چون در این بحر اسباب از اوتاد بیش تراند و از این جهت زودتر تلفظ می شود، این بحر را سریع گفته اند.

و اجزاء: مستفعّلن مستفعّلن مفعولات مرتین؛ اجزایش عبارت اند از:

مستفعّلن مستفعّلن مفعولاتُ مستفعّلن مستفعّلن مفعولاتُ

و أعاريضه أربع، وأضرّبه ستة: الأولى مطوية مكسوفة وأضرّبها ثلاثة:

الأول مطوي موقوف وبيته؛ عروض هایش چهار و ضرب هایش شش تا هستند.

عروض اول مطويه مكسوفه (فاعلن) است و سه ضرب دارد. ضرب اول مطوي

موقوف (فاعلن) است؛ بیتش این است:

أَزْمَانُ سَلْمَى لَا يَرَى مِثْلَهَا الرُّ		رَأَوْونَ فِي شَامٍ وَلَا فِي عِرَاقٍ ^١	
ازمان سل	ما لا یرا	مثلهر	راؤون فی
-U--	-U--	-U-	-U--
مستفعّلن	مستفعّلن	فاعلن	مستفعّلن
			شامن ولا
			-U--
			•-U-
			فاعلان
			مستفعّلن

الثاني مثلها؛ وبيته؛ ضرب دوم مانند خود عروض مطوي مكسوف است؛

شاهدش ملاحظه شود:

هَاجَ الْهَوَى رَسْمُ بِيْذَاتِ الْغَضَا			مُخْلَوْلِقٌ مُسْتَعْجِمٌ مُحَوِّلٌ ^٢		
هاجل هوا	رسمن بذا	تل غضا	مخلولقن	مستعجمن	محولو

١. (لذت) زمان های (سپری شده با) سلمی را نه بینندگان در شام می بینند و نه در عراق.

٢. آثار بوسیده، بی زبان و چند ساله در ذات الغضا حرارت عشق را تهییج کرد.

-U-	-U--	-U--	-U-	-U--	-U--
فاعلن	مستفعلن	مستفعلن	فاعلن	مستفعلن	مستفعلن
الثالث أصْلَمُ وِیْتِه؛ ضرب سوم اصلم (مفعو = فَعَلْن) است و این است بیت آن:					
قَالَتْ وَ لَمْ تَقْصِدْ لِقَیْلِ الْخَنَّا مَهْلًا لَقَدْ أَبْلَغْتَ أَسْمَاعِي ^۱					
قالت ولم	تقصّد لقی	للخنا	مهّلن لقد	ابلغت أس	ماعی
-U--	-U--	-U-	-U--	-U--	--
مستفعلن	مستفعلن	فاعلن	مستفعلن	مستفعلن	فع لن

الثانیه مخبولة مكسوفة، و ضربها مثلها وِیْتِه؛ عروض دوم مخبول مكسوف (فَعَلْن) است. و یک ضرب دارد که مثل خودش مخبول مكسوف (فَعَلْن) است؛ شاهدش این است:

النَّشْرُ مِنْكَ وَالْوُجُوهُ دَنَا نِيرٌ وَ أَطْرَافُ الْأُكُفِّ عَنَّمْ ^۲					
ان نشر من	کن و لوجو	هذنا	نیرن واط	رافل اکف	ف عنم
-U--	-U--	-UU	-U--	-U--	-UU
مستفعلن	مستفعلن	فعلن	مستفعلن	مستفعلن	فعلن

الثالثة موقوفة مشطورة، و ضربها مثلها، وِیْتِه؛ عروض سوم موقوف مشطور (مفعولان) است که خودش هم، ضرب است؛ بیتش این است:

يَنْضَحْنَ فِي حَافَاتِهَا^۱ بِالْأُبُوال^۲

۱. دیوان ابی قیس بن الأُسَلْتِ السَلَمی، ص ۷۸. ترجمه: گفت - در حالی که اراده کلام فحش را

نداشت - بایست، بدون تردید تو کلام خویش را به گوش هایم رسانیدی.

۲. دیوان المرقش الأكبر، ص ۲۳۸. ترجمه: بوی خوش (آن زنان) چون مشک و صورتها همانند

دینار روشن و کف دستها مثل عنم نرم و سرخ قام اند. (انگستان حنا کرده به عنم که درختی

است که شاخه هایش نرم و سرخ اند، تشبیه کرده می شوند.) و به جای عنم، علم هم روایت شده

است.

ینضحن فی	حافاتہا	بل ابوال
-U--	-U--	•---
مستفعلن	مستفعلن	مفعولان

الرابعة مکشوفه مشطوره، و ضربها مثلها؛ عروض چهارم مکسوفه مشطوره

(مفعولن) است، که ضمناً خودش هم ضرب است؛ مثل:

يَا صَاحِبِي رَحْلِي أَقْبَلَا عَذْلِي^۳

يا صاحبی	رحلی اقل	لا عذلی
-U--	-U--	---
مستفعلن	مستفعلن	مفعولن

۱. حافظه و حماته هم روایت شده است. در علم العروض به جای ینضحن، یوزعن آمده است.

۲. ملحق دیوان العجاج: ۳۲۲/۲. ترجمه: در اطرافش ادرار می‌پاشند.

۳. ای دو همراه کجاوه یا منزل من ملامت کردندم را کم کنید.

العاشر: المنسرح

۱۰- بحر منسرح

انسراح در لغت به معنی آسانی و روانی است. و چون در ارکان این بحر سببها بر وتدها مقدم اند و خواندش آسان تر صورت می گیرد، آن را منسرح نام نهاده اند.

بعضی گفته اند: انسراح در لغت از جامه بیرون آمدن است؛ و این بحر در نقصان ارکان به حدی می رسد که آن چه بر وزن دو رکن او است، مثل من یشتری الباذنجان، که بر وزن مستفعّلن مفعولات است در اشعار عرب آن را بیت تمام (کامل) می شمارند و این نقصان و اقتصار را به بیرون آمدن از جامه تشبیه کرده اند و این بحر را منسرح گفته اند.

و أجزاء مستفعّلن، مفعولات، مستفعّلن مرتین؛ اجزایش مستفعّلن مفعولات

مستفعّلن است دو بار به این صورت:

مستفعّلن مفعولات مستفعّلن مستفعّلن مفعولات مستفعّلن

و أعارضة ثلاثة، كأضربه، الأولى صحيحة، وضربها مطوی، وبسته؛ دارای

سه عروض است هم چنان که ضرب هایش نیز سه تا هستند. عروض اول صحیح

(مستفعّلن) است^۱ و یک ضرب مطوی (مفتعلن) دارد؛ شاهدش این است:

۱. این عروض به صورت مطوی (مفتعلن) نیز بسیار استعمال می شود.

انَّ ابْنَ زَيْدٍ لَا زَالَ مُسْتَعْمِلًا ^١		لِلْخَيْرِ ^٢ يُفْشِي فِي مِصْرِهِ الْعُرْفَا ^٣			
ان بن زى	دن لازال	مستعملن	للخير يف	شى فى مصر	هل عرفا
-U--	U---	-U--	-U--	U---	-UU-
مستعملن	مفعولات	مستعملن	مستعملن	مفعولات	مفتعلن

الثانية موقوفة منهوكة، وضربها مثلها وبיתה؛ عروض دوم موقوفه منهوكة

(مفعولان) است و خود عروض هم به جای ضرب است؛ مثل:

صَبْرًا بَنَى عَبْدُ الدَّارِ^٣

صبرن بنى	عبد دَار
-U--	•---
مستعملن	مفعولات

بألف مائة و ثمانين
١٢٠

الثالثة مكسوفة منهوكة، وضربها مثلها، وبיתה؛ عروض سوم مكسوفة منهوكة

(مفعولن) است و خود آن، ضرب هم به شمار می رود؛ بیتش این است:

وَيْلُ أُمِّ سَعْدٍ سَعْدًا^٤

ويلم سع	دن سعدا
-U--	---
مستعملن	مفعولن

١. بالخير هم روایت شده است.

٢. بی شک ابن زید همیشه به کار گیرنده ی نیکی است که در شهر خود بوی خوش نیکی را پخش می نماید.

٣. این رجز از هند بنت عتبه است. (سيرة ابن هشام: ٧٦/٣). ترجمه: ای بنی عبدالدار صبر نمایید.

٤. این رجز از کبیشه بنت رافع است. نكا: السيرة النبوية ٢٠١/٣. ترجمه: برای ام سعد به خاطر سعد هلاکت باد (این را در وقت وفات پسرش سعد گفت).

الحادی عشر: الخفیف

۱۱- بحر خفیف

این بحر را از آن جهت خفیف می گویند که از نظر وزن سبک ترین بحر هاست؛ زیرا در هر رکن آن دو سبب خفیف، و تدی را احاطه کرده است و اسباب از اوتاد سبک تراند، و به این سبب ارکان سبک شده اند.

و أجزاء، فاعلاتن، مستفع لن، فاعلاتن مرتین؛ ارکان آن فاعلاتن مستفع لن ۱ فاعلاتن است دو بار به این صورت:

فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن

و أعاریضة ثلاثة، وأضر به خمسة: الأولى صحيحة ولها ضربان: الأول مثلها وبيته؛ این بحر سه عروض و پنج ضرب دارد. عروض اول صحیح (فاعلاتن) و دو ضرب دارد.

ضرب اول مثل خود عروض صحیح (فاعلاتن) است؛ بیتش این است:

حَلَّ أَهْلِي مَا بَيْنَ دَرْنَا فَبَادُوا | لِي ۲ وَ حَلَّتْ عَلَوِيَّةٌ بِالسَّخَالِ ۱

۱. «تَفَعَّ» در «مستفع لن» و تد مفروق است؛ لذا «عین» آن را از «لام» جدا باید نوشت.

۲. این کلمه را برخی بادولی با «ی» و بعضی بادولا با «الف» نوشته اند؛ در الجامع «فنادولا» آمده است.

حلل اهلـی	مايين در	نافادو	لاو حلتـ	علوئی تن	بس سخالی
--U--	-U--	--U--	--U--	-U--	--U--
فاعلاتن	مستفع لن	فاعلاتن	فاعلاتن	مستفع لن	فاعلاتن

ويلحقه التشعيت جوازاً، وهو تغيير فاعلاتن لزنة مفعولن، وبيته؛ با اين ضرب تشعيت هم جوازاً لاحق می شود.^۲ و تشعيت عبارت از اين است كه وزن فاعلاتن را به مفعولن تغيير دهند؛ مانند:

ليس من ما	ت فسترا	حبميتن	ان نمل می	تمی يتل	احيائي
--U--	-U-U	--UU	--U--	-U-U	---
فاعلاتن	مفاعلن	فاعلاتن	فاعلاتن	مفاعلن	مفعولن

انما الميئت من يعيش كئيـباً	كاسفاً باله قليل الرجاء	انمل می	تمن يعی	شكئين	كاسفن با
--U--	-U-U	--U--	-U-U	--UU	--U--
فاعلاتن	مفاعلن	فاعلاتن	مفاعلن	فاعلاتن	مفاعلن

۱. ديوان اعشى، ص ۵۳. ترجمه: خانواده ام بين مكان «درنا» و «بادولـی» توقف کرده و محبوبه در «سخال» در جای بلندی جای گرفت. اين بيت چنين هم روايت شده است: حل اهلـی بطن الغميس فيادولـی و حلت علوياً بالسخال.

۲. تشعيت در صورتی زيابست كه ضرب مردف باشد. اگر مردف نباشد غالباً تشعيت آورده نمی شود. (برای شناخت مردف به بخش قافيه رجوع شود.)

۳. اين بيت ها از عدی بن الرعاء است. نگا: تاج العروس و لسان العرب مادهی (موت). ترجمه: کسی كه مرد و از تكاليف دنيا آرام يافت مرده نيست. بدون شبهه مرده کسی است كه در حال زندگی هم چون مردگان است. همانا مرده (ی واقعی) کسی است كه به حالت غم و بدحالی زندگی می کند و اميدش كم است.

توجه نمودید که در بیت اول ضرب بر وزن مفعولن و در بیت دوم بر وزن فاعلاتن آمده است.

الثاني محذوف وبیته؛ ضرب دوم محذوف (فاعلن) است؛ شاهدش این است:

لَيْتَ شِعْرِي هَلْ تَمَّ هَلْ آتَيْنَهُمْ أَمْ يَحُولُنَّ مِنْ دُونِ ذَلِكَ الرَّدَى ^١					
لیت شعری	هل ثم هل	ءاتينهم	ام يحولن	من دون ذا	کرردا
--U--	-U--	--U--	--U--	-U--	-U--
فاعلاتن	مستفع لن	فاعلاتن	فاعلاتن	مستفع لن	فاعلن

الثانية محذوفة، وضربها مثلها، وبیته؛

عروض دوم محذوف (فاعلن) و یگانه ضرب آن هم مثل خودش محذوف (فاعلن) است و بیتش این است:

إِنْ قَدَرْنَا يَوْمًا عَلَىٰ عَامِرٍ نَنْتَصِفُ ^٢ مِنْهُ أَوْ نَدَعُهُ لَكُمْ ^٣					
ان قدرنا	یومن علی	عامرن	ننتصف من	هو او ندع	هو لكم
--U--	-U--	-U--	--U--	-U--	-U--
فاعلاتن	مستفع لن	فاعلن	فاعلاتن	مستفع لن	فاعلن

الثالثة مجزوة صحيحة، ولها ضربان: الأول مثلها، وبیته؛

- کاش می دانستم که آیا من نزد آنان می رسم یا اینکه قبل از رسیدنم به آنان مرگ (بین من و آنان) حایل قرار می گیرد!
- به جای ننتصف در الجامع نمثل آمده است.
- اگر روزی بر عامر قدرت بیابیم حق خود را از او می گیریم یا او را برای (به خاطر) شما می گذاریم.

عروض سوم مجزو صحيح (مستفع لن) است و دو ضرب دارد؛ ضرب اول مثل خود عروض مجزو صحيح (مستفع لن) است؛ مثال:

لَيْتَ شِعْرِي مَاذَا تَرَى	أُمُّ عَمْرٍو فِي أَمْرِنَا ^١
لیت شعری	امم عمرن
--U--	--U--
فاعلاتن	مستفع لن

الثاني مجزو مخبون مقصور، وبیته؛

ضرب دوم مجزو مخبون مقصور (فعولن) است شاهدش این است:

كُلُّ خَطْبٍ إِنْ لَمْ تَكُ	نُؤَا غَضِبْتُمْ يَسِيرُ ^٢
كلل خطبن	نو غضبتم
--U--	--U--
فاعلاتن	فعولن

١. کاش می دانستم ام عمرو در باره ی ما چه فکری دارد؟
٢. هر امری آسان است اگر خشمناک نباشید.

الثانی عشر: المضارع

۱۲- بحر مضارع

مضارع در لغت به معنی مشابهت است. درباره وجه تسمیه این بحر به مضارع اقوال مختلفی وجود دارد اگرچه همه آن را مشابهت می‌دانند، اما درباره وجه تشبیه اختلاف است.

به صورت‌های زیر:

به علت مماثلتش با بحر خفیف؛ زیرا یکی از دو جزء آن مجموع الودت است و جزء دیگر، مفروق الودت چنان که در بحر خفیف هم به همین صورت است. دکتر امیل بدیع یعقوب این را قول علامه خلیل قرار داده است.

زجاج می‌گوید: وجه تسمیه‌اش به مضارع به علت مشابهت آن با بحر مجتث در حال قبض بودنش هست.

بعضی گفته‌اند علت نامگذاری آن مشابهتش با بحر هزج است از این جهت که در هر دو «مفاعیلن» وجود دارد و در هر دو تا، اوتاد بر اسباب مقدم‌اند و هر دو چهار رکنی (مجزو) هستند. دکتر محمد هیثم غره همین را نوشته است.

سیفی می‌نویسد: و چون این بحر مشابه با بحر منسرح است آن را مضارع گویند و جزء دوم این هر دو بحر مشتمل است بر وتد مفروق، چرا که جزء دوم این بحر «فاع لاتن» است که مشتمل است بر (فاع) و جز دوم منسرح «مفعولات» است - به ضم تا - که مشتمل است بر (لات). و خلیل بن احمد که واضع این فن است

گفته است که این بحر را به خاطر مشابهتش با بحر منسرح، مضارع خواندم و وجه مشابهت آن است که در ارکان هر دو بحر اوتاد مقدم اند بر اسباب. ۱.

و اجزاءه مفاعیلن، فاع لاتن، مفاعیلن مرتین مجزو وجوباً؛ اجزایش عبارت اند از مفاعیلن فاع لاتن^۲ مفاعیلن دو بار به این صورت:

مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن
و وجوباً مجزو است؛ یعنی استعمال آن فقط بر چهار رکن است.

وعروضه واحدة صحيحة و ضربها مثلها، و بیته؛ یک عروض صحیح (فاع لاتن) دارد که یگانه ضرب آن نیز صحیح (فاع لاتن) است؛ مثالش این است:

دَعَانِي إِلَى سَعَادٍ		دَوَاعِي هَوًى سَعَادٍ ^۳	
دعانی !	لا سعادن	دواعی هـ	واسعادی
U--U	--U-	U--U	--U-
مفاعیل	فاع لاتن	مفاعیل	فاع لاتن

توجه: در رکن اول هر دو مصراع کف آمده است. یعنی نون مفاعیلن حذف شده و مفاعیل مکفوف است.

مرتین

۱. عروض سیفی.
۲. فاع در این رکن بحر مضارع و تد مفروق است، از این جهت (عین) آن را از (لام) باید جدا نوشت.
۳. در هر دو جا سعادی هم روایت شده است. ترجمه: دواعی (اسباب) محبت سعاد (زیبارویی و فربهی اش) مرا به سوی سعاد فرا خواند.

الثالث عشر: المقتضب

۱۳- بحر مقتضب

اقتضاب در لغت به معنی بریدن چیزی است از چیزی دیگر، و این بحر را از آن جهت مقتضب می‌گویند که آن را از بحر منسرح بریده و گرفته‌اند؛ چرا که الفاظ و ارکان این هر دو بحر یکی است و اختلاف فقط در ترتیب آن ارکان است.

و اجزاء مفعولات، مستفعلن، مستفعلن مرتین، مجز و جوباً؛ و اجزایش

عبارت‌اند از:

مفعولات مستفعلن مستفعلن مفعولات مستفعلن مستفعلن

و وجوباً مجز و است.

و عروضه واحده مطویه، و ضربها مثلها و بیته؛ دارای یک عروض مطوی

(مفتعلن) است و ضرب آن نیز یکی است که مانند خود عروض مطوی (مفتعلن)

است؛ شاهدش این است:

أَقْبَلْتُ فَالاحَ لَهَا		عَارِضَانِ كَالسَّبَجِ	
اقبلت ف	لاح لها	عارضان	کسبجی
۵-۵-	-۵۵-	۵-۵-	-۵۵-
فاعلات ^۲	مفتعلن	فاعلات	مفتعلن

۱. محبوبه جلو آمد پس دو گیسویش که همانند خرمهره‌ی سیاه بودند (بر چهره‌اش) ظاهر شدند. به جای السبج، البرد هم روایت شده است. در الجامع هم البرد آمده و محققانش نوشته‌اند که این بین از وضع خلیل است (پاورقی ص ۱۶۰). و در علم‌العروض به جای اقبلت، اعرضت نوشته؛ ص ۱۴۹.

۲. این رکن‌ها هم مطوی هستند.

الرابع عشر: المجتث

١٤- بحر مجتث

اجتثاث در لغت به معنی از پیخ کندن است.

و این بحر را از آن جهت مجتث می‌گویند که از بحر خفیف گرفته شده است؛ زیرا که الفاظ و ارکان این هر دو بحر یکی است فقط این فرق وجود دارد که در این بحر مستفع لن مقدم است بر هر دو فاعلاتن و در بحر خفیف مستفع لن در میان دو فاعلاتن قرار گرفته است.

و اسم‌های مقتضب و مجتث اگر چه در معنی به هم نزدیک‌اند اما چون آن بحر را مقتضب نامیدند این بحر را به خاطرا امتیاز مجتث اسم نهادند.

و أجزاء مستفع لن، فاعلاتن، فاعلاتن مرتین، مجز و جوباً؛ و اجزای آن عبارت‌اند از:

مستفع لن ^۱ فاعلاتن فاعلاتن	مستفع لن فاعلاتن فاعلاتن
این بحر نیز جوباً مجز و است.	

و عروضه واحدة صحيحة و ضربها مثلها، و بیتیة؛ عروضش یکی و آن صحیح (فاعلاتن) است و دارای یک ضرب صحیح (فاعلاتن) مثل خودش هست. بیتش این است:

الْبَطْنُ مِنْهَا خَمِصٌ | وَالْوَجْهُ مِثْلُ الْهَلَالِ^۱

۱. (تفع) در مستفع لن بحر مجتث و تد مفروق است. بنابر این (عین) آن را از لام آن باید جدا نوشت.

البطن من	ها خميصن	ولوجه مث	لل هلالی
-U--	--U-	-U--	--U-
مستفع لن	فاعلاتن	مستفع لن	فاعلاتن

ويلحقه التشعيث، وبيته؛ و تشعيث نیز با این بحر ملحق می شود؛ و بیتش این

است:

لَمْ لَا يَعِي مَا أَقُولُ	ذَا السَّيِّدِ الْمَأْمُولُ		
لم لا يعی	ما اقولو	ذس سیدل	مأمولو
-U--	--U-	-U--	---
مستفع لن	فاعلاتن	مستفع لن	مفعولن

۱. شکم محبوبه بر کمرش چسبیده (کمر باریک است) و رویش هم چون ماه است.

۲. چرا آن آقای که از او امید احسان هست، به سخنانم گوش فرا نمی دهد؟

الخامس عشر: المتقارب

١٥- بحر متقارب

این بحر را از آن جهت متقارب گویند که اوتاد و اسباب آن با هم نزدیک‌اند؛ زیرا در پی هر وتد یک سبب وجود دارد و تقارب در لغت به یکدیگر نزدیک شدن است. و بعضی گفته‌اند که این بحر از آن جهت متقارب گفته می‌شود که اوتاد آن با یکدیگر نزدیک‌اند چرا که در میان هر دو وتد فقط یک سبب خفیف وجود دارد.

و أجزاء فعولن ثمان مرات؛ ارکانش عبارت از هشت بار فعولن است به این

صورت:

فعولن فعولن فعولن فعولن

فعولن فعولن فعولن فعولن

وله عروضان وستة أضرب: الأولى صحيحة وأضربها أربعة، الأول مثلها،

وبیته؛ دو عروض و شش ضرب دارد. عروض اول صحیح (فعولن) است که چهار

ضرب دارد. ضرب اول مثل خود عروض صحیح (فعولن) است؛ بیت آن، این است:

فَأَمَّا تَمِيمٌ تَمِيمٌ بَنُ مَرْ							
فأما	تميم	تميم	نمرن	فألفا	همل قو	مروبا	نياما
--U	--U	--U	--U	--U	--U	--U	--U
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

١. دیوان بشر بن ابی خازم، ص ١٩٠. ترجمه: قوم بر قبیله‌ی تمیم بن مر غارت نموده، آنان را در

خواب عمیقی یافتند.

الثانی مقصور و بیته؛ ضرب دوم مقصور (فَعُولٌ) است؛ شاهدش این است:

و يَأْوِي إِلَى نِسْوَةٍ بَائِسَاتٍ وَ شُعْثٌ مَرَضِيْعٌ مِثْلُ السَّعَالِ ^۱							
و یاوا	الانس	وتن با	ئساتن	وشعثن	مراضی	ع مثلس	سعال
--U	--U	--U	--U	--U	--U	--U	•-U
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعول

الثالث محذوف و بیته؛ ضرب سوم محذوف (فَعَلٌ) است و بیتش چنین است:

و أَرَوَى مِنَ الشَّعْرِ شِعْرًا عَوِيصًا يُنْسِي الرُّوَاةَ الَّذِي قَدْ رَوَوْا ^۲							
واروی	منشع	رشعرن	عویصن	ینسیر	رواتل	لذی قد	روو
--U	--U	--U	--U	--U	--U	--U	-U
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فَعَلٌ

الرابع أبتَرُ و بیته؛ ضرب چهارم ابتر (فَع) یا (فَل) است؛ مثال:

خَلَّتْ مِنْ سُلَيْمٍ وَ مِنْ مِيَّةٍ ^۳ خَلِيلِيَّ عَوْجًا عَلَى رَسْمِ دَارٍ							
خلیلی	یعوجا	علا رس	م دارن	خلت من	سلیم	ومن می	یه
--U	--U	--U	--U	--U	--U	--U	-
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فل(فع)

۱. این بیت به امیه بن ابی عائذ و ابی امیه و هذلی منسوب شده است. نگا: پاورقی الکافی خطیب

تبریزی ص ۹۰. ترجمه: و او نزد زنانی پناه می برد که تنگدست، ژولیده مو و شیردهنده (ی اطفال خود) اند و چون غول هستند. به جای بائسات، عطلی هم روایت شده است.

۲. و من چنان شعر مشکل روایت (نقل) می کنم که نقل کنندگان دیگر شعر را (به خاطر تفکر در

اشعار نقل شده ی من) به فراموشی وا می دارد. (به جای اُروی، اُبنی هم آمده است.)

۳. ای دوستانم! به طرف نشانی ها و آثار آن خانه هایی متوجه شوید که از «سلیمی» خالی شده اند.

الثانية مجزوة محذوفة، ولها ضربان: الأول مثلها، وببته؛ عروض دوم مجزو محذوف (فَعَلْ) است و دو ضرب دارد.

ضرب اول مثل خود عروض مجزو محذوف (فَعَلْ) است؛ و ببته این است:

أَمِنْ دَمْنَةً أَقْفَرَتْ	لِسَلْمَى بِذَاتِ الْغَضَا ^١
امن دم تنتن اق فرت	لسلما بذاتل غضا
--U	--U
--U	--U
فعولن	فعولن
فعل	فعل

الثاني مجزو ابتر، وببته؛ ضرب دوم مجزو ابتر (فَل) است؛ مانند:

تَعْفُفٌ وَلَا تَبْتَسُ	فَمَا يُقْضِ يَأْتِيكَ ^٢
تعفف ولاتب تنس	فما يق ضياتي كا
--U	--U
--U	--U
فعولن	فعولن
فعل	فل (فع)

١. آیا به خاطر خانه‌هایی که در «ذات الغضا» از سلمی خالی شده‌اند، می‌ایستید؟

٢. بپرهیز (از کار بد) و نومید مباش (زیرا) آن چه برایت فیصله شده است به سوی تو می‌آید (و به تو می‌رسد).

السادس عشر: المتدارك

۱۶- بحر متدارك

این بحر را از آن جهت متدارک می گویند که اسباب او دریافته است اوتاد را و تدارک در لغت به معنی دریافتن و پیوستن است. یا به علت التحاقش به متقارب متدارک گفته شده است.

بعضی گفته اند: چون ابوالحسن اخفش این بحر را پیدا کرد و پیوست داد به بحرهای که خلیل بن احمد پیدا کرده بود آن را متدارک نام نهاد.

احمد عروضی این بحر را «غریب» نام گذاشته است. برای این بحر اسامی دیگری هم ذکر کرده اند؛ مثل محدث، مخترع، متسق، شقیق، خبب، رکض الخیل و ضرب الناقوس.

جهت دریافت وجه تسمیه ها به «المستشار فی العروض و موسیقی الشعر» و «المعجم المفصل فی علم العروض و القافیه و فنون الشعر» رجوع شود.

و أجزاء: فاعلن ثمان مرات؛ اجزای آن هشت بار فاعلن است به این شکل:

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن

وله عروضان، وأربعة أضرب. الأولى تامة، وضربها مثلها، وبيته؛ دارای دو

عروض و چهار ضرب است.

عروض اول تام - صحیح - (فاعلن) است که دارای یک ضرب و آن هم مثل

خود عروض صحیح (فاعلن) است؛ شاهدش این است:

جَاءَنَا عَامِرٌ سَالِمًا صَالِحًا بَعْدَ مَا كَانَ مَا كَانَ مِنْ عَامِرٍ							
جاءنا	عامرن	سالمن	صالحن	بعدها	كان ما	كان من	عامری
-U-	-U-	-U-	-U-	-U-	-U-	-U-	-U-
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن

الثانية مجزوة صحيحة، وأضرِبها ثلاثة: الأول مجزو مخبون مرفل، وبَيْتته؛

عروض دوم مجزو صحيح (فاعلن) است و سه ضرب دارد. ضرب اول مجزو مخبون مرفل (فَعْلَاتُنْ) است؛ این است شاهدش:

دَارُ سَلَمَى يَشْخَرُ عُمَانٌ قَدْ كَسَاها الْبِلَى الْمَلَوَانِ					
دار سل	مابشخ	رعمانی	قد کسا	هل بلل	ملوانی
-U-	-U-	--UU	-U-	-U-	--UU
فاعلن	فاعلن	فعلاتن	فاعلن	فاعلن	فعلاتن

الثاني مجزو مذال وبَيْتته؛ ضرب دوم مجزو مذال (فاعلن) است؛ بیتش این

است:

هَذِهِ دَارُهُمْ أَقْفَرَتْ أُمُّ زَيْبُورٍ مَحْتَنُهَا					
ها ذهی	دارهم	اقفرت	ام زبو	رن محت	هددهور
-U-	-U-	-U-	-U-	-U-	•-U-
					الدُّورُ

١. عامر نزد ما سالم و با نیت نیک آمد، بعد از آن که از عامر صورت گرفت آن چه صورت گرفت (بعد از کینه‌هایی که از او بود).

٢. منزل سلمی بر ساحل دریای عمان است که گذشت شب و روز آن را لباس تباهی پوشانده است.

٣. آیا این خانه‌ی آن‌هاست که خالی گشته است یا نوشته‌ای است که دهرها آن را از بین برده‌اند؟

فاعلن | فاعلن | فاعلن | فاعلن | فاعلن | فاعلن

الثالث مثلها، وبيته؛ ضرب سوم مثل خود عروض مجزو صحيح (فاعلن)

است؛ مانند:

قِفْ عَلَى دَارِهِمْ وَابْكَيْنْ	بَيْنَ أَطْلَالِهَا وَالدَّمْنُ ^١
قفعلا	وبکین
دارهم	بین اط
-U-	-U-
-U-	-U-
فاعلن	فاعلن

والخبن حسن وبيته؛ و خبن (فَعْلُنْ) در این بحر خوب است؛ و مثالش این

است:

كُرَّةٌ طُرِحَتْ بِصَوَالِجَةٍ	فَتَلَقَّهَا رَجُلٌ رَجُلٌ ^٢
کرتن	فتلق
طرحت	قفها
بصوا	رجلن
لجتن	رجلو
-UU	-UU
-UU	-UU
فَعْلُنْ	فَعْلُنْ

والقطع في حشوه جائز؛ وبيته؛ و در حشو آن قطع (فَعْلُنْ) جایز است؛ و بیتش

این است:

مَالِي مَالٌ إِلَّا دِرْهَمٌ	أَوْ بِرْذَوْنِي ذَاكَ الْأَدْهَمُ ^٣
مالی	اوبر
مالن	ذاکل
ال لا	ادهم
درهم	

١. بر خانه ی آنان میان اطلال و دمن بایست و بطور حتم گریه کن.

٢. گوی ای است که با چوگان ها انداخته شده است و آن را یکی پس از دیگری برداشتند.

٣. مالی چیز یک درهم یا آن اسب سیاه ترکی ام، ندارم.

--	--	--	--	--	--	--	--
فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن

و قد اجتمعا في قوله؛ در بیت زیر خبن (فَعَلْنُ) و قطع (فَعَلْنُ) هر دو جمع

شده‌اند:

زُمْتُ	إِبْلَ	لِلْبَيْنِ	ضَحَى	فِي	غَوْرٍ	تِهَامَةٍ	قَدْ	سَلَكُوا ^۱
زمت	اِبلن	للبی	نضحن	فی‌غو	رت‌ها	مت‌قد	سلکو	
--	--	--	--	--	--	--	--	--
فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن	فع لن

۱. آن شترانی که برای جدایی (کوچ کردن) در شیب مکه بسته بودند، حرکت داده شدند (رفتند).

الخاتمة في ألقاب الأبيات وغيرها

خاتمه: در بیان لقب‌های ابیات و غیره

الثام ما استوفي اجزاء دائرته من عروض، وضرب بلا نقص كأول الكامل

والرجز.

بیت تام همان بیتهی است که اجزای دایره‌اش از عروض و ضرب را کاملاً بدون نقص در بر بگیرد؛ یعنی تمام اجزای آن از حشو، عروض و ضرب بدون کوچکترین تغییری بر همان حالت اصلی خویش باشند. و این تعریف فقط بر نوع اول^۱ کامل و نوع اول^۲ رجز صادق می‌آید.

مثال اول کامل:

و إِذَا صَحَوْتُ فَمَا أَقْصَرُ عَنْ نَدْيٍ وَ كَمَا عَلِمْتَ شَمَائِلِي وَ تَكْرُمِي ^۳					
و اذا صحو	ت فما اقص	صرعن ندن	و کما علم	ت شمائلی	و تکررمی
-U-UU	-U-UU	-U-UU	-U-UU	-U-UU	-U-UU
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

مثال اول رجز:

۱. یعنی آن وزن کامل که عروض و ضرب آن تام (صحیح) اند.

۲. یعنی آن وزن بحر رجز عروض و ضربش تام اند.

۳. دیوان عنتره، ص ۲۰۷. ترجمه: و هنگامی که از نشئه به هوش می‌آیم، در سخاوت کوتاهی

نمی‌کنم و چنان که عادات خوب و خصلت‌ها و فیض بخشی مرا می‌دانی.

دارِ سَلَمیٰ إِذْ سُلِّمَی جَارَةٌ قَفَّرَ تَرَىٰ آيَاتُهَا مِثْلَ الزُّبْرِ ۱					
دارن لسل	ما اذ سلی	ما جارتن	قفرن ترا	آیاتها	مثل زبر
-U--	-U--	-U--	-U--	-U--	-U--
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

والوافی فی عرفهم ما استوفاهما منهما بنقص کالطویل.

وافی در عرف عروضیان همان است که اجزاء دایره‌اش را همانند بیت تام در بر گرفته است، ولی به وجه زحاف و علل در اجزای آن نقص و کمی آمده است؛ مانند بحر طویل که عروض آن مقبوض می‌آید.

والمجزو ما ذهب جزاً عروضه وضربه.

مجزو همان بیتی است که دو جزء عروض و ضرب آن افتاده باشد؛ مثلاً اگر اجزای بیت هشت تا باشند به سبب جزء شش تا می‌شوند؛ مثل مجزو بسیط، مدید، متقارب و متدارک. و اگر اجزاء در اصل شش‌اند به علت جزء چهار تا می‌شوند؛ مانند مجزو وافر، کامل، هزج، رجز، رمل، خفیف، مضارع، مقتضب و مجتث. بحور شعری به نسبت جزء سه قسم‌اند:

۱- بحوری که در آن‌ها جزء ممتنع است و آن‌ها سه تا هستند: طویل، سریع و منسرح.

۲- بحوری که جزء در آن‌ها لازم است و به صورت وافی (غیر مجزو) استعمال نمی‌شوند و آن‌ها پنج‌اند: مدید، هزج، مضارع، مقتضب و مجتث.

۱. منزل سلمیٰ وقتی که سلمیٰ همسایه بود، خالی است و آثار آن مانند حروف کتاب به نظر می‌آیند (که بر آمدگی ندارند).

۳- بحوری که جزء در آن‌ها جایز است و به هر دو صورت وافی و مجزوء به طور مساوی استعمال می‌شوند. این بحور هشت‌اند: بسیط، وافر، کامل، رجز، رمل، خفیف، متقارب و متدارک.

والمشطور ما ذهب نصفه.

مشطور بیتي است که نصف آن رفته است؛ مثلاً بحر رجز بر شش جزء (مستفعلن) مبتنی است؛ لذا اگر سه مستفعلن رفته و سه تایی دیگر باقی بماند، مشطور است و همین را بیتي به شمار می‌آورند که عروض و ضرب آن یکی است.

والمتهوك ما ذهب ثلثاه.

بیت منهوك آن است که دو سوم آن رفته و یک سوم باقی مانده است و همین (دو جزء باقیمانده) را بیتي به حساب می‌آورند و جزء اخیر آن، هم عروض است و هم ضرب.

و المصمت ما خالفت عروضه ضربه في الروي؛ كقوله:

مصمت همان بیتي است که عروض آن در روی^۱ مخالف ضرب آن باشد؛ مثل:

أَإِنْ تَوَسَّمتَ مِنْ خرقَاءَ مَنزِلَةً ماءَ الصَّبَابَةِ مِنْ عَيْنِكَ مَسْجُومٌ^۲

که در این بیت روی ضرب (میم) است در حالی که روی عروض میم نیست.

۱. حرفی که بنای قصیده بر آن است.

۲. آیا منزلت خویش را نزد خرقاء (محبوبه‌ات) شناخته و از همین وجه سرشک عشق از هر دو چشمت جاری است؟

والمصرع ما غيّرت عروضه للالحاق بضربه بزيادة؛ كقوله:

بیت مصرّع همان است که در عروض آن تغییری آورده شود تا با ضرب آن از نظر وزن و روی ملحق شود و این تغییر دادن یا به اضافه کردن بر عروض است یا کم کردن از آن.

مثال تغییر به اضافه کردن:

و رَّبَّعِ خَلَّتْ آيَاتُهُ مُنْذُ أَرْمَانَ				قَفَا نَبْكَ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَعِرْفَانٍ			
دازمانی	تهومن	خلتءایا	وربعن	و عرفانی	حبیبین	کمن ذکرا	قفانب
---U	--U	---U	--U	---U	--U	---U	--U
مفاعِلن	فَعولن	مفاعِلین	فَعولن	مفاعِلن	فَعولن	مفاعِلین	فَعولن
كَخَطِّ زُبُورٍ فِي مَصَاحِفِ رَهْبَانٍ				أَتَتْ حِجَجَ بَعْدِي عَلَيْهَا فَأَصْبَحَتْ			
فرهبانی	مصاح	زبورن فی	کخطط	فأصبحت	علیها	ججن بعدی	اتتح
---U	--U	---U	--U	-U-U	--U	---U	--U
مفاعِلن	فَعولن	مفاعِلین	فَعولن	مفاعِلن	فَعولن	مفاعِلین	فَعولن

این شعر از بحر طویل است، هم چنان که قبلاً بیان شد، عروض بحر طویل تنها یکی است و آن هم مقبوض (مفاعِلن)، چنان که در بیت دوم هم عروض مقبوض آمده است.

۱. شعر از امرؤ القیس است. ترجمه: ای دو همراه من! توقف کنید تا به یاد حبیب و همراهان و چنان خانه‌ای که نشانی آثارش از دیر زمانی است که خالی شده است. پس از سال‌هایی بر آن گذشته است و مانند نوشته‌های مصحف‌های راهبان شده (آثارش به اندازه‌ی خط‌ها ظاهر است و دیگر اثری نمانده است) گمنام شده است.

ولی در بیت اول به علت این که ضرب آن صحیح است، عروض را جهت الحاقش به آن صحیح (مفاعیلن) آورده اند.

او نقص کقوله:

مثال تغییر به کم کردن این است:

و إِنْئِیْ مُقِیْمٌ مَا أَقَامَ عَسِیْبٌ				أَجَارَتَنَا إِنْ الْخُطُوبَ تَنْوِبُ			
عسیبو	اقام	مقیمن ما	واننی	تنوبو	خطوب	تنا ان نل	اجار
--U	U-U	---U	U-U	--U	U-U	---U	U-U
فعولن	فعول	مفاعیلن	فعول	فعولن	فعول	مفاعیلن	فعول

و کُلُّ غَرِیْبٍ لِلْغَرِیْبِ نَسِیْبٌ				أَجَارَتَنَا إِنْأَ مُقِیْمَانِ هَهُنَا			
نسیبو	غریب	غریبن لل	وکلل	ن هاهنا	مقیما	تنا ان نا	أجار
--U	U-U	---U	U-U	-U-U	U-U	---U	U-U
فعولن	فعول	مفاعیلن	فعول	مفاعیلن	فعول	مفاعیلن	فعول

این شعر نیز از بحر طویل است که یگانه عروض آن (مفاعیلن) است هم چنان که در بیت دوم آمده است.

ولی در بیت اول بنا به الحاق آن به ضریش (فعولن) آورده شده است.

والمقفی کل عروض وضرب تساویا بلا تغییر؛ کقوله:

- این شعر از امرؤ القیس است که آن را قبل از مرگش سروده است. ترجمه: ای همسایه‌ی ما! بی شک مشکلات (مرگ و غیره) به نوبه می‌آیند و من در اینجا مقیم (دفن) خواهم شد تا آنگاه که کوه عسیب برپاست. ای همسایه‌ی ما! بدون تردید ما اینجا مقیم خواهیم شد و هر غریبی با غریبی دیگر نسبت و تعلقی دارند.

مقفی، عبارت از بیته است که عروض و ضرب آن بدون از تغییر با هم مساوی باشند. مثل:

قَفَا نَبْكَ مِنْ ذِكْرِي حَيْبٍ وَمَنْزِلٍ بِسِقْطِ اللَّوِيِّ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٍ							
قفا نب	ک من ذکر	حیبین	و منزلی	بسقطل	لوا بیند	دخول	فحوملی
---U	---U	---U	-U-U	---U	---U	U-U	-U-U
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

در این بیت ضرب (مفاعیلن) است و عروض هم بدون از آوردن تغییر به زیادت و نقص برابر با آن (مفاعیلن) است.

والعروض مونثة، وهو آخر المصراع الأول، وغايتها في البحر أربع كالرجز، ومجموعها أربع وثلاثون.

عروض مونث است؛ یعنی لفظ آن به صورت مونث استعمال می شود و آن عبارت است از آخرین جزء مصراع اول. و انتهای تعدادش در بحر چهارتا است؛ مانند بحر رجز که چهار عروض دارد و هم چنین است بحر سریع. و مجموع عروض های بحور سی و چهار تا است (بدون از عروض های بحر متدارک؛ زیرا علامه خلیل آن را از بحور معتبر نشمرده است).

جدول تعداد عروض و ضرب بحر ها - ان شاء الله تعالی - بعداً ذکر خواهد شد.

والضرب مذکر، وهو آخر المصراع الثاني، وغايتها في البحر تسعة كالکامل، ومجموعه ثلاثة وستون.

۱. این بیت از امرأ القیس است، نگا: السبع المعلقات. ترجمه: بایستید تا از یاد محبوب و منزلی که در «سقط اللوی» بین «دخول» و «حومل» واقع شده است، بگرییم.

ضرب مذكر است و به صورت مذكر استعمال می شود و آن عبارت از آخرین رکن مصراع دوم است.

منتهای تعداد ضرب در بحر ها به نه (۹) می رسد؛ مانند بحر کامل که ۹ ضرب دارد. و مجموع ضرب های بحور شصت و سه تا است (علاوه از ضرب های متدارک). اینک جدول موعود ملاحظه شود:

ردیف	نام های بحور	تعداد عروض	تعداد ضرب
۱	طویل	۱	۳
۲	مدید	۳	۶
۳	بسیط	۳	۶
۴	وافر	۲	۳
۵	کامل	۳	۹
۶	هزج	۱	۲
۷	رجز	۴	۵
۸	رمل	۲	۶
۹	سریع	۴	۶
۱۰	منسرح	۳	۳
۱۱	خفیف	۳	۵
۱۲	مضارع	۱	۱
۱۳	مقتضب	۱	۱
۱۴	مجثث	۱	۱
۱۵	متقارب	۲	۶
۱۶	متدارک	۲	۳

والإبتداء كل جزء أول بيت أعلّ بعلّة ممتنعة في حشوه كالخرم.

ابتدا، هر آن جزء اول بيت را گویند که اعلال شده باشد به چنان علتی که آن علت در حشو همان بیت ممتنع باشد؛ مانند «خرم».

خرم، عبارت است از حذف کردن میم (مفاعیلن) تا (فاعیلن) بماند و آن را نقل کنند به (مفعولن). به عبارتی دیگر: انداختن حرف اول از وتد مجموع اول جرء در آغاز بیت است. رکنی را که در آن خرم واقع شده است اخرم و مخروم گویند؛ یعنی خرم حذف حرف اول رکن است؛ ولی حذف حرف اول رکن حشو درست نیست.

والإعتماد كل جزء حشوي زوحف بزحاف غير مختص به كالخبّن.

اعتماد، هر آن جزء حشوی را گویند که زحاف کرده شود به چنان زحافی که مختص به آن حشو نباشد؛ مانند خبن. که این زحاف مخصوص حشو نبوده و در عروض و ضرب هم داخل می شود. پس اگر در رکنی از حشو، خبن و امثال آن بیاید، آن رکن را اعتماد گویند.

والفصل كل عروض مخالفة للحشو صحة واعتلاّلاً.

فصل، هر آن عروضی را گویند که با حشو از روی صحت و اعتلال مخالف باشد. یعنی اگر در عروض زحاف یا علتی واجب است که در حشو واجب نیست، یا در عروض ممتنع و در حشو جایز باشد، آن عروض را «فصل» گویند.

بنابراین، عروض طویل را فصل می گویند؛ زیرا در آن قبض واجب است ولی در حشو آن واجب نیست که جایز است. هم چنین عروض بسیط که خبن در آن واجب ولی در حشو جایز است نه واجب.

عروض منسرح نیز فصل است. زیرا در آن خبل ممتنع است در حالی که در حشو ممتنع نیست و فقط جایز است.

و الغایة فی الضرب کالفصل فی العروض.

غایت، در ضرب مانند فصل در عروض است؛ یعنی غایت عبارت از آن ضربی است که حکم زحافات و علل در آن مخالف با حکم زحافات و علل حشو باشد؛ مثلاً بحر طویل سه ضرب دارد: ۱- مفاعیلن، ۲- مفاعلن، ۳- فعولن.

این هر سه ضرب (غایت) هستند؛ زیرا در ضرب اول سالم بودن لازم است، در حالی که در حشو آن سالم بودن فقط جنبه جواز دارد و لازمی نیست. در ضرب دوم (قبض) واجب است، ولی در حشو آن جایز است نه واجب. در ضرب سوم حذف واجب و در حشو ممتنع است.

بیشتر ضرب‌ها غایت هستند زیرا در آن‌ها زحافات و عللی داخل می‌شود که آمدن آن‌ها در حشو جایز نیست. پس ضرب‌های مقطوع، مقصور، مکسوف، احذ و ابتر غایت هستند.

والموفور کل جزء سلم من الخرم مع جوازه فیه.

موفور، هر آن جزئی را می‌گویند که از خرم سالم باشد با وجود این که در آن آمدن خرم جایز است.

والمسلم کل جزء سلم من الزحاف مع جوازه فیه.

سالم، هر جزء (یا بیت) را می‌گویند که از زحافات (و علل) سالم باشد با این که دخول آن زحافات (و علل) در آن جزء (یا بیت) جایز باشد.

والصحيح كل جزء لعروض وضرب سلم مما لا يقع حشواً كالقصر والتذيل.

صحيح، هر عروض و ضربی را می‌گویند که سالم باشد از عللی که در حشو واقع نمی‌شوند و مخصوص عروض و ضرب‌اند؛ مثل قصر و تذیل که در حشو نمی‌آیند.

والمعري كل جزء سلم من علل الزيادة مع جوازاها فيه كالتذيل.

معري، هر آن رکنی است که سالم باشد از علل زیادت با وجود جواز آن، یعنی بر اصل آن چیزی زیاده نکرده باشند - چنانکه در اسباغ و اذالت و ترفیل می‌کنند - و این مخصوص ضرب است؛ زیرا علل زیادت فقط در ضرب می‌آیند نه اجزای دیگر.



بخش دوم: قافیه



در بیان قافیه

العلم الثانی؛ و فیہ خمسة اقسام.

علم دوم در بیان قافیه است و در این فن، از پنج چیز بحث می شود:

۱- تعریف قافیه،

۲- حروف قافیه،

۳- حرکات قافیه،

۴- انواع قافیه،

۵- عیوب قافیه.

۱- تعریف قافیه

الأول القافية؛ وهي من آخر البيت إلى أول متحرك قبل ساكن بينهما، وقد تكون بعض كلمة وبيته؛

اولین بحث متعلق به خود قافیه است و آن عبارت است از آخرین حرف بیت تا اولین متحرکی که پیش از حرف ساکنی که بین آنهاست واقع است. بنابراین قافیه گاهی حصه‌ای از یک کلمه قرار می گیرد؛ مثل:

وَقُوفًا بِهَا صَحْبِي عَلَيَّ مَطِيَّهِمْ يَقُولُونَ لَا تَهْلِكُ أَسَىٰ وَ تَحْمِلِي^۱

هی من الحاء إلى الیاء؛ در این بیت قافیه از کلمه‌ی تحمل از حاء است تا ی که از اشباع کسره‌ی لام تولید شده است؛ حملی.

و کلمه کقوله؛ و گاهی قافیه یک کلمه^۲ است؛ مانند:

فَفَاضَتْ دُمُوعُ الْعَيْنِ مَنَىٰ صَبَابَةً عَلَى النَّحْرِ حَتَّىٰ بَلَ دَمْعِي مَحْمِلِي^۳

که در این بیت قافیه: محملی است که یک کلمه است.

و کلمه و بعضی آخری؛ کقوله: «بَارِحُ تَرْبُ» هی من الحاء إلى الواو؛ و گاهی

قافیه یک کلمه کامل و بخشی از کلمه‌ی دیگر است؛ مثلاً «بارح ترب» در بیت زیر:

دِمْنٌ عَفَتْ وَ مَحَا مَعَالِمَهَا هَطَلٌ أَجَشُّ وَ بَارِحُ تَرْبُ^۴

قافیه از ح بارح تا واو تولید شده از اشباع ضمه‌ی ب در ترب است؛ حن تربو.

و کلمتین کقوله؛ و گاهی قافیه دو کلمه هم قرار می‌گیرد؛ مثل:

۱. این بیت از امرأ القیس است، نگا: السبع المعلقات، ص ۳، طبع ملتان. ترجمه: (می‌گیریم) در حالی که همراهانم سواری‌های خود را بر من ایستاده‌اند (به من) می‌گویند: از غم هلاک مشو و تحمل و برداشت کن.

۲. مراد از کلمه، کلمه‌ی عرفی است نه نحوی و لغوی ... (المختصر الشافی، ص ۲۴).

۳. این بیت نیز از امرؤ القیس است. السبع المعلقات ص ۴. ترجمه: (وقتی که به یاد دو محبوبه افتادم) از سوز عشق اشک‌های چشمم بر سینه‌ام چنان جاری شد که سرشکم حمایل شمشیرم را تر (خیس) گردانید.

۴. ترجمه‌ی بیت در بحر کامل گذشت.

مَكْرٌ مِفْرٌ مُقِيلٌ مُدْبِرٌ مَعَاً كَجَلْمُودٍ صَخْرٍ حَطَّهُ السَّيْلُ مِنْ عَلٍ^۱

هی من «من» إلى «إلياء»؛

در این بیت قافیه از کلمه «من» تا «یاء» تولید شده از اشباع کسره «لام» است.
«من علی» که «من» یک کلمه و «علی» کلمه‌ای دیگر است.

۲- حروف قافیه

الثانی: حروفها سته.

بحث دوم؛ حروف قافیه شش تا هستند به نام‌های:

۱- رَوِی، ۲- وَصَل، ۳- خُرُوج، ۴- رَدَف، ۵- تَأْسِيس، ۶- دَخِيل.

که شاعر باید در قافیه خود آن‌ها را مکرراً لازم بگیرد.^۲

أَوَّلُهَا الرَوِیُّ؛ وَهُوَ حَرْفٌ بُنِيتَ عَلَيْهِ الْقَصِيدَةُ وَنُسِبَتْ إِلَيْهِ.

نخستین حرف قافیه رَوِی^۱ است و آن عبارت از حرفی است که قصیده بر آن بنا شده و به آن نسبت داده می‌شود؛ یعنی اگر رَوِی قافیه‌ی قصیده‌ای «میم» باشد،

۱. این بیت نیز از امرؤ القیس است. السبع المعلقات ص ۱۲. ترجمه: (اسب من) بسیار حمله کننده و فرار کننده و جلو رونده و عقب رونده است با هم، و به سبب بزرگی جثه و سرعت سیر همانند صخره‌ی بزرگی است که سیل آن را از بلندی به پایین غلطانیده است.
۲. یعنی اگر حرفی از این حروف در قافیه بیتی از قصیده یا غزل ... بیاید باید همان حرف در قافیه‌های همه‌ی بیت‌ها آورده شود.

آن را «قصیده‌ی میمیه» می‌گویند و اگر «دال» باشد، دالیه و... در ابیات زیر «ع» روی است:

و لكن ليس يحفوها الدموع	تجافى النوم بعدك عن جفوني
و يحكي لي تورّدك الريع	يذكرني تبسمك الأفاحي
و لكن ليس تركه الضلوع	يطير إليك من شوق فوادي
فليس لها على الدنيا طلوع	كأنّ الشمس لما غبت غابت
و دون لقاءك الحصن المنيع	فمالي عن تذكرك امتناع
و جاوزه إلى ما تستطيع ^۱	«إذا لم تستطع شيئاً فدعه

باید دانست که همه حروف می‌توانند روی قرار بگیرند؛ مگر الف، واو و یا، که برای اطلاق باشند. الف تنثیه و الفی که بدل از نون تاکید است، نیز در حکم همان الف اطلاق هستند؛ یعنی، نمی‌توانند قافیه قرار بگیرند.

واو علامت جمع و یاء مونث مخاطبه و یاء متکلم نیز در حکم واو و یاء مطلق هستند و نمی‌توانند قافیه باشند. و همین است حکم هاء ضمیر و تنوین ترنم.

۱. روی مأخوذ از الرویه بمعنی فکرت است؛ چرا که شاعر در آن فکر می‌کند. بنابر این روی بر وزن فعیل بمعنی مفعول است (المختصر الشافی ص ۲۵).

۲. العقد الفرید. ترجمه اشعار از این قرار است: (۱) بعد از تو خواب از چشمانم جدا شد، اما اشک‌ها از آن خشک نمی‌شود. (۲) بابونه مرا به یاد خنده‌ات می‌اندازد و بهار تورّدت را. برایم حکایت می‌کند. (۳) قلبم از روی اشتیاق به سوی تو پرواز می‌کند، اما دنده‌های سینه آن را نمی‌گذارند (که بیرون شود). (۴) گویا پس از غیبت تو خورشید هم غروب کرده است و طلوعی بر جهان ندارد. (۵) در حالی که قلعه‌ی محکمی مانع لقای تو شده است از یاد تو امتناعی ندارم. (۶) وقتی که چیزی را نمی‌توانی (انجام بدهی) آن را ترک کن و روی بیاور به چیزی می‌توانی (آن را انجام دهی). این بیت اخیر از عمرو بن معدیکرب است. دیوان عمرو، ص ۱۳۳. نگاه: پاورقی علم العروض، ص ۷۱.

الف اصلی (در صورتی که حرف ماقبل آن التزام نشود) می تواند رَوی باشد. نیز واو اصلی ماقبل مضموم و یاء اصلی ماقبل مکسور (و یائی که حرف قبل آن لازم گرفته نشود؛ مثل شی، علی و ...) رَوی قرار می گیرند.

ثانیها الوصل؛ وهو حرف لين ناشئ عن إشباع حركة الروي او هاء تليه.

دومین حرف از حروف قافیه، وصل است؛ وصل آن حرف لینی است که از اشباع حرکت رَوی پیدا می شود یا آن «هاء» که پس از رَوی می آید. و حروف لین عبارت اند از: الف، واو و یاء؛ که حرکت ماقبل آن ها موافق آن ها باشد.

فالآلف كقوله:

* أَقْلِي اللَّوْمَ عَاذِلَ وَ الْعِتَابَا ١ *

«تابا» در این مصراع قافیه است، «ب» حرف رَوی است و الف بعد از آن «الف وصل» است.

والواو بعد ضمة كقوله:

* سَقَيْتِ الْغَيْثَ أَتَيْتَهَا الْخِيَامُو ٢ *

۱. بیت از جریر و از بحر وافر مصراع دیگرش چنین است: و قولی إن أصبت لقد أصابن. ترجمه: ای ملامت کننده! ملامت و سرزنش را کم کن و اگر من درست می گویم، بگو که: درست گفت.
۲. مصراع نخست این است: متى كان الخيام بذى طلّوح. ترجمه: وقتی که خیمه در منطقه ی «ذی طلّوح» بر پا می گردند، پس ای اهل خیمه ها! از باران نفع بخش سیراب شوید.

این، مثال حرف وصل واو ما قبل مضموم است. قافیه کلمه‌ی «یامو» است؛ «میم» حرف روی و «واو» بعد از آن که از اشباع ضمه‌ی میم پیدا شده است حرف وصل است.

والیاء بعد کسرة کقولہ:

* كَمَا زَلَّتِ الصَّفْوَاءُ بِالْمُتَنَزِّلِيْ *

مثال حرف وصل «یاء» بعد کسره است. در این مصرع «نزلی» قافیه، «لام» حرف روی و «یاء» بعد آن حرف وصل است.

حرف وصل «هاء» دارای چهار حالت است: ساکن، متحرک به فتحه، متحرک به ضمه و متحرک به کسره؛ اکنون مثال‌های آن به ترتیب بیان می‌شود:

والهء تکون ساکنه کقولہ:

* فَمَا زَلْتُ أَبْكِي حَوَّهَ وَأَخَاطِبُهُ *

این مثال هاء ساکن است؛ «خاطبه» قافیه، «ب» حرف روی و «هء» بعد از «باء» وصل است.

ومتحرکه مفتوحة کقولہ؛ یعنی گاهی هاء وصل، متحرک به فتحه است؛ مثل:

۱. مصراع اولش چنین است: و کمیت یزلّ اللبد عن حال متنه. ترجمه: و اسب کمیت (به علت فربهی و چرب بودن بدنش چنان است که) نمد زین از پشت آن می‌غززد همان‌طور که سنگ صاف قطره‌های فرود آمده‌ی باران را می‌لغزاند.
۲. مصراع اولش این است: وقفت علی ربع لمیة ناقتی. ترجمه: شترم را در جای محبوبه‌ام می‌ایستانیدم و همیشه دور و بر آن گریه می‌کردم و با آن گفتگو می‌نمودم.

يُوشِكُ مَنْ فَرَّ مِنْ مَنِيَّتِهِ فِي بَعْضِ غَرَاتِهِ يُوَافِقُهَا^۱
در این بیت «وافتقها» قافیه، «قاف» روی و «هاء» وصل مفتوح است.

و مضمومة كقوله:

یعنی گاهی هاء وصل، متحرک به ضمه می شود؛ مانند:

فَيَا لَائِمِي دَعْنِي أَغَالِي بِقِيَمَتِي فَقِيَمَةُ كُلِّ النَّاسِ مَا يُحْسِنُونَهُ^۲ وَ
در این بیت «نونهو» قافیه، «ن» روی و «هو» هاء وصل مضموم است.

و مكسورة كقوله:

و گاهی هاء وصل، مكسور می شود؛ مانند:

كُلُّ أَمْرِي مُصْبِحٌ فِي أَهْلِهِ وَ أَلَمْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِي^۳
قافیه در این بیت «نعلهی» است، «لام» روی و «هی» هاء وصل مكسور است.
باید دانست که «وصل» حرفی غیر لازم در بیت است؛ به این معنی که در انشاد
شعری لازم نیست که در قافیه‌ی آن حرف وصل آورده شود.

۱. کسی که از مرگ خود فرار می کند نزدیک است که در بعضی از غفلت‌ها با موت رو برو شود و موت او را در رباید.

۲. ای ملامت کننده‌ی من! مرا بگذار تا قیمت خود را بالا ببرم؛ زیرا ارزش هر شخصی همان است که آن را به خوبی درک می کند.

۳. هر مردی در میان اهل خود صبح کننده است در حالی که موت از تسمه‌ی کفش او به او نزدیک تر است.

اما اگر در بیتی یافته شد باید تمام ابیات دیگر شعر هم دارای همان حرف وصل باشند.

ثالثها الخروج؛ وهو حرف ناشئ عن حركة هاء الوصل، ويكون ألفاً كـ «يوافقها»، وواواً كـ «يحسنونها» وياءً كـ «نعلی».

سوم خروج است و آن حرفی است که از اشباع حرکت «هاء» وصل پیدا می‌شود؛ یعنی، حرف مدّی که از خواندن حرکت هاء وصل تولید می‌شود که فقط در تلفظ و در خط کتابت (خط عروضی) ظاهر می‌شود.

مثل الف آخر در یوافقها که در آن «قاف» رَوی، «هـ» وصل و «ا» خروج است. و مثل «واو» در یحسنونها (یحسنونها) که «ن» رَوی، «هـ» وصل و «و» خروج است. و مانند «یاء» نعله (نعلی) که «ل» رَوی «هـ» وصل و «ی» خروج است.

رابعها الردف؛ وهو حرف مد قبل الروي، فالألف كقوله:

چهارم ردف است و آن عبارت از حرف مدّی است که بدون فاصله قبل از رَوی باشد، حروف مدّ (واو، الف و یاء) هستند؛ مثال الف:

* أَلَا عَمَّ صَبَاحاً أَيُّهَا الظَّلَلُ الْبَالِي *^۱

۱. دیوان امرؤ القیس، ص ۱۵۸. مصرع دیگرش این است: و هل يعمن من كان في العَصْرِ الخالی. ترجمه: ای آثار خانه‌های تباه شونده! بر شما سلام باد، و آیا سلامت بودند کسانی که در زمانه‌های گذشته بودند؟

در این جا «بالی» قافیه و «ل» روی و «الف» پیش از آن ردف است و «ی» بعد از آن وصل.

والیاء کقوله:

* بُعِدُ الشَّبَابِ عَصَرَ حَانَ مَشِيئُو *

در این جا «شیئو» قافیه، «باء» روی، «ی» قبل از آن ردف و «واو» (که از اشباع ضمه‌ی یاء پیدا شده) وصل است.

والواو ک«سرحوبو».

و مثال واو «سرحوبو» است در مصراع «جرداء معروقة اللحين سرحوب»؛ در این جا «حوبو» قافیه، «ب» روی، «و» پیش از آن ردف و «و» بعد از آن وصل است.

توجه: در اشعار عربی «واو» و «یاء» ردف می‌توانند با هم جمع شوند، اما اجتماع «واو» با «الف» یا «یاء» با آن درست نیست.
در اشعار فارسی و بلوچی واو و یاء هم نمی‌توانند جمع شوند.

خامسها التأسيس؛ وهو أَلَفٌ بينه وبين حرف الرّوي حرف، ويكون من كلمة الرّوي؛ كقوله:

۱. بیت از علقمة الفحل (علقمة بن عبده) است، مصراع نخستینش چنین است: طحا بك قلب فی الحسان طروب. ترجمه: چنان قلبی که گرفتار اندوه زیبا رویان است، تو را هلاک کرد اندکی پس از جوانی، آن گاه که پیری نزدیک شد.

پنجم تاسیس است، و آن عبارت از الفی است که بین آن و بین روی فقط یک حرف وجود دارد؛ و باید الف تاسیس از خود کلمه‌ی روی باشد. مثل:

* وَلَيْسَ عَلَى الْإِيَّامِ وَالذَّهْرِ سَالِمٌ *

در این مصراع «سالمو» قافیه است، الفی که قبل از «ل» قرار گرفته، تاسیس و حرف «م» روی و «واو» تولید شده از ضمه‌ی میم وصل است.

و من غیرها إن كان الروي ضميراً؛ كقوله:

یعنی اگر ضمیر روی باشد در این صورت «الف» تاسیس از کلمه‌ی دیگر هم می‌تواند باشد، مانند:

أَلَا لَا تَلُومَانِي كَفَى اللَّوْمُ مَا بَيَا فَمَا لَكُمْ فِي اللَّوْمِ خَيْرٌ وَلَا لِيَا^۱
أَلَمْ تَعْلَمَا أَنَّ الْمَسْلَمَةَ نَفَعُهَا قَلِيلٌ وَمَا لَوْمِي أَخِي مِنْ سِمَاتِيَا^۲

در این بیت‌ها، روی ضمیر واحد متکلم (ی) است. الف «ما» در مصراع اول و الف «لا» در مصراع دوم بیت اول تاسیس‌اند که از کلمات دیگرند غیر از کلمه‌های روی.

انشاد بیت دوم اشاره به لزوم رعایت تاسیس است.^۱

۱. مصراع اولش این است: ألا یا دیار الحی بالأخضر اسلمی. ترجمه: آگاه باشید ای دیار قبیله در اخضر سالم باشید در حالی که هیچ‌کسی در روزها و زمانه‌ها (از مشکلات و مصایب) سالم نیست.

۲. آگاه باشید مرا ملامت نکنید که آن چه با من هست (از اسارت و...) برای ملامتم کافی است. لذا در ملامت نه نفعی برای شما هست و نه برای من. (زیرا این حبس و اسارت با رضای من نیست) آیا نمی‌دانید که فایده‌ی ملامت کم است و ملامت کردن برادر از عادت من نیست.

۳. در کتاب علم القافیه چنین آمده است: قلیل و ما لوم اخی من شمالیا.

توجه: در این صورت که رَوی در یک کلمه^۲ و الف در کلمه‌ی دیگر باشد، شاعر اختیار دارد که آن الف را تاسیس قرار داده و در همه‌ی ابیات آن را لازم بگیرد، یا آن را تاسیس نشمرده و لازم نگیرد.

أو بعضه كقوله:

کلمه‌ی «بعض» به فتح عطف است بر (ضمیراً) و ضمیر (ه) راجع به لفظ «ضمیر» است، مفهوم عبارت این است که اگر رَوی حصه‌ای از ضمیر باشد، باز هم تأسیس می‌تواند از کلمه‌ای دیگر باشد؛ مانند قول شاعر:

فَإِنْ شِئْتُمْ أَتَقْتُمَا أَوْ تُتَجْتُمَا وَ إِنْ شِئْتُمَا مَثَلًا بِمَثَلٍ كَمَا هُمَا^۳
وَ إِنْ كَانَ عَقْلًا فَاعْقِلَا لِأَخِيكُمَا بَنَاتٍ مَخَاضٍ وَ الْفَصَالِ الْمَقَادِمَا

در بیت اول، قافیه «ماه‌ها» است و رَوی میم «هما» است، الف «ما» در «کما» تأسیس است. در این جا ضمیر کامل «هما» است، لذا رَوی جزئی از ضمیر قرار گرفته است.

سادسها الدخيل؛ وهو حرف متحرك بعد التأسيس كـ «لام» سالم.

۱. المختصر الشافى ص ۲۷.

۲. چه آن کلمه ضمیر باشد یا غیر آن.

۳. این بیت‌ها از عوف بن عطیه هستند. نگا: خزانه الأدب ۸۲/۳. ترجمه: اگر شما می‌خواهید شتران شیرده یا بارد را بردارید و اگر می‌خواهید معامله‌ی برابر انجام دهید. و اگر خواهان ديه هستید پس برای بردارتان شتران یک ساله و بچه شتران از شیر گرفته را به طور خون‌بها بردارید. (در علم القافیه به جای المقادما، المقاحما آمده است.)

ششم دخیل است و آن عبارت از: حرف متحرکی است که بعد از الف تاسیس واقع است؛ مانند: «ل» در کلمه‌ی «سالم».

حرف دخیل لازم نیست که یکسان باشد بلکه می‌تواند به صورت مختلف هم بیاید.

حرکت دخیل در اشعار فارسی وقتی که قافیه مطلق است هر چه باشد، درست است؛ یعنی در یک قصیده می‌توان حرکت دخیل را در بیتی فته، در دیگری ضمه و در یکی دیگر کسره آورد.

۳- حرکات قافیه

الثالث: حرکاتها ست،

بحث سوم: درباره حرکتهای قافیه است که آنها شش تا هستند. قبل از بحث در حرکات قافیه باید دانست که قافیه بنا بر اعتبار حرکت روی بر دو قسم است:

۱- مطلق، ۲- مقید.

مطلق، آن است که روی اش متحرک و به حرف وصل پیوندد.

مقید، آن است که روی ساکن باشد و به حروف وصل نیوندد.

از حرکتهای ششگانه‌ی قافیه اگر حرکتی در مطلع قصیده‌ای بیاید، التزام آن در بیت‌های بعدی ضروری است.

أولها المجرئ؛ وهو حركة الروي المطلق.

اولین آن‌ها مجرئ است و آن عبارت است از حرکت روی مطلق؛ مانند ضمه‌ی لام کلمه‌ی «منذهل» در بیت زیر:

النَّاسُ دَاءٌ دَفِينٌ لَا دَوَاءَ لَهُ تَحِيرَ الْعَقْلُ مِنْهُمْ فَهُوَ مُنْذَهُلٌ^۱

و فتحه لام «مشغولا» در این بیت:

إِنَّ الْيَتِيمَ هُوَ الَّذِي تَلْقَى لَهُ أُمًّا تَخَلَّتْ أَوْ أَبًا مَشْغُولًا^۲

و کسره راء «قبور» در بیت پایین:

أَتَفْرَحُ وَالْمُنْيَةُ كُلَّ يَوْمٍ تُرِيكَ مَكَانَ قَبْرِكَ فِي الْقُبُورِ^۳

ثانیها النِّفَازُ؛ وهو حركة هاء الوصل كـ «يوافقها» و «يحسنونها» و «نعلی».

دوم نفاذ است و آن عبارت از حرکت هاء وصل است، مثل فتحه «هاء» در «یوافقها»، و ضمه‌ی «هو» در «یحسنونها» و کسره‌ی «هی» در «نعلی».

توجه: جمع فتحه و کسره در یک قصیده درست نیست و نه جمع کسره با ضمه، بلکه باید هر حرکتی از آن‌ها بر حال خود منفرد باشد.

ثالثها الحَذْوُ؛ وهو حركة ما قبل الرفع كحركة باء «البالي» و شین «مشیب»

و حاء «سرحوب».

سوم حذو است و آن عبارت از حرکت ماقبل ردف است؛ مانند حرکت (فتحه)

«باء» در «البالي» و کسره‌ی «شین» در «مشیب» و ضمه‌ی «حاء» در «سرحوب».

۱. مردم درد پنهانی هستند که علاجی ندارد، عقل از آن‌ها در تحیر قرار گرفته مدهوش است؟

۲. یتیم کسی است که مادرش از خانواده جدا شده یا پدرش (با زنی دیگر) مشغول است.

۳. آیا خوشحالی در حالی که هر روز مرگ جای قبرت را در قبرستان به تو نشان می‌دهد؟

تذکر: قبل از الف همیشه فتحه می آید، قبل از واو، فتحه یا ضمه و قبل از یاء فتحه یا کسره می آید.

رابعها الإشباع؛ وهو حركة الدخيل ككسرة لام «سالم» وضمه فاء «التدافع» وفتحة واو «تطاولي».

چهارم اشباع است و آن عبارت است از حرکت دخیل^۱؛ مانند کسره ی لام در کلمه ی «سالم» و ضمه ی فاء در «التدافع» و فتحه ی واو در «تطاولی».

خامسها الرّس؛ وهو حركة ما قبل التأسيس، كفتحة سين «سالم».

پنجم رس است و آن عبارت از حرکت «فتحه» ماقبل الف تاسیس است؛ مانند فتحه ی سین در کلمه ی «سالم».

سادسها التوجيه؛ وهو حركة ما قبل الروي المقيد؛ كقوله:

ششمین حرکت توجیه است.

توجیه، عبارت است از حرکت ما قبل روی مقید^۲؛ مثل قول شاعر:

۱. در المعجم است: هو حركة الدخيل في القافية المطلقة.

۲. دکتر محمد هیثم غره در (المستشار) به طور اطلاق حرکت ما قبل روی را (توجیه) گفته و بعد نوشته است که در روی مقید هم می آید و در روی مطلق هم، و مثال آن را فتحه شین در کلمه (يعشق) و فتحه لام در (مالقوا) نوشته است در این دو بیت:

وَعَذِلْتُ أَهْلَ الْعَشْقِ حَتَّى ذَفْتَهُ	فَعَجِبْتُ كَيْفَ يَمُوتُ مَنْ لَا يَعِشُقُ
وَعَذَرْتَهُمْ وَعَرَفْتُ ذَنْبِي أَنْنِي	عَيْرْتَهُمْ فَلَقِيتُ مِنْهُ مَا لَقُوا

حَتَّىٰ إِذَا جَنَّ الظَّلَامُ وَ اخْتَلَطَ جَاءُوا بِمَذْقٍ هَلْ رَأَيْتَ الذَّنْبَ قَطُ^۱
یعنی حرکت «لام» و «قاف» در دو کلمه «اختلط» و «قط» که حرف «ط» در آن‌ها روی مقید (ساکن) است.

۴- انواع قافیه

الرابع أنواعها تسع؛ ستة مطلقة؛

بحث چهارم در بیان انواع قافیه است. قافیه به اعتبار حرکت روی بر دو قسم است: مطلق و مقید. (تعریف این دو قبلاً گذشته است.) مجموع انواع قافیه (مطلق و مقید) نه تا است.

از آن‌ها شش تا مطلق‌اند به این شرح:

مجردة موصولة باللين كقوله؛

ترجمه: عاشقان را ملامت کردم تا آنگاه که خودم عشق را چشیدم پس در شگفت شدم که کسی که عاشق نیست چگونه می‌میرد. پس آنان (عاشقان) را معذور دانستم و به اشتباه ملامت نکردم آنان را، پی بردم و از آن (عشق) چیزی دریافت کردم که آنان حاصل کرده بودند.
در المعجم المفصل نوشته است که توجیه با روی متحرک جمع نمی‌شود.
۱. تا آن گاه که تاریکی (فضا را) پوشید و مخلوط شد، برای میهمان شیر مخلوط شده با آب آوردند، آیا گاهی گرگ را دیده‌ای؟ (این شیر خالص نیست و همانند رنگ گرگ است).

۱- مطلق مجرد موصول به لین؛ مراد از قافیه‌ی مجرد آن است که پیش از رَوِی آن ردف و تاسیس نباشد؛ مانند قول شاعر:

حَمِدْتُ إِلَهِي بَعْدَ عُرْوَةٍ إِذْ نَجَيْتُ خِرَاشٌ وَبَعْضُ الشَّرِّ أَهْوَنُ مِنْ بَعْضِ

در این بیت «ض» رَوِی است و پیش از آن ردف و تاسیس وجود ندارد و متصل است با «ی» لین تولید شده از اشباع کسره‌ی «ضاد».

وبالهاء كقوله:

۲- مطلق مجرد موصول به هاء؛ مثل:

* أَلَا فَتَى لَاقَى الْعُلَى بِهَمَّةٍ *

در «همه» حرف رَوِی «میم» است که مجرد و متصل به هاء وصل است.

ومردوفة موصولة باللين كقوله:

۳- مردوفه موصول به لین؛ مراد از قافیه مردوفه آن است که قبل از رَوِی آن حرف ردف (الف، واو، و یاء) باشد؛ مثال:

أَلَا قَالَتْ بُثْنَةً إِذْ رَأَتْ نِسِي وَ قَدْ لَا تَعْدِمُ الْحَسَنَاءُ ذَامَاً

۱. شکر خدای را بجای آوردم بعد از (وفات برادر)م عروه، آن گاه که (پسرم) خراش نجات یافت و بعضی از شرها از بعضی دیگر آسانتراند.
۲. مصراع دیگرش چنین است: لیس ابوه بابن عمّ امه. ترجمه: کاش چنان جوانی می‌بود که مراتب بلند را با همت و کوشش خویش در می‌یافت و پدر آن (جوان) پسر عموی مادرش نمی‌بود (آن دو رشته‌ی قبلی نمی‌داشتند).
۳. آگاه باش، وقتی که «بثینه» مرا دید گفت: البته زیبا رویان مذمت را از بین نمی‌برند. (و مردم از هرکسی عیبی می‌گیرند، هر چند که او حسین باشد).

در کلمه‌ی «ذاما» «میم» روی است که پیش از آن الف ردف و بعد از آن نیز الف وصل که لین است، وجود دارد.

و باهاء کقوله؛

۴- مردوفه‌ی موصول به هاء؛ مثل قول شاعر:

عَفَتِ الدِّيارُ مَحَلَّها و مَقامَها *

در «قامها» که قافیه است «میم» حرف روی است که پیش از آن الف ردف و بعد از آن هاء وصل به آن پیوسته است.

و موسسه موصوله باللین کقوله؛

۵- قافیه‌ی موسسه‌ی موصول به لین؛ قافیه موسسه آن است که الف تاسیسی داشته باشد؛ مثال:

کَلِینِ لِهَمْ یا اُمِیمَةُ ناصِبٍ و لَیلِ اُفاسِیهِ بَطِیِّ الکَواکِبِ^۱

۱. السبع المعلقات، ص ۴۵. و دیوان لیبید، ص ۲۹۷. این بیت از بحر طویل است مصراع دیگرش این است: بمنی تأبد غولها فرجامها- ترجمه: خانه‌های احباب و محل و مقامات آن‌ها که در منی بودند همه منهدم شدند برای فرود آمدن چند روزی باشد یا زمان دراز. و دو مکان غول و رجام که در منی بودند به سبب نماندن مونس در آنجا متوحش شدند.

۲. دیوان نابغه ذبیانی، ص ۴۰. این بیت نیز از بحر طویل است. ترجمه: ای امیمة! مرا بگذار برای غم خسته کننده و چنان شبی که ستاره‌هایش کند حرکت می‌کنند (شب دراز) که من آن را تحمل می‌نمایم.

در این بیت «واکب» قافیه است. حرف (ب) رَوِی است که متصل است به (ی) تولید شده از اشباع کسره‌ی (ب) و حرف (کاف) دخیل و (الف) پیش از آن تاسیس است. در کلمه‌ی «ناصب» در مصراع اول نیز همین حالت وجود دارد.

و بالهاء کقوله؛

۶- موسسه‌ی موصول به هاء؛ مانند این قول شاعر:

فِي لَيْلَةٍ لَا نَرَىٰ بِهَا أَحَدًا يَحْكِي عَلَيْنَا إِلَّا كَوَاكِبَهَا
«واکبها» قافیه است، و (باء) حرف رَوِی متصل به (هاء) است، (کاف) دخیل و الف پیش از آن تاسیس است.

و ثلاثة مقيدة: کقوله:

و سه تایی دیگر از انواع نه گانه‌ی قافیه، مقید هستند؛ به این شرح:

۱- مقید مجرد؛ یعنی آن قافیه که رَوِی در آن ساکن است و پیش از آن زدف و تاسیس وجود ندارد؛ مانند:

أَتَهْجُرُ غَانِيَةً أَمْ تُلِمُّ أَمْ الْحَبْلُ وَاهٍ بِهَا مُنْجَزِمٌ^۲
«منجزم» قافیه، (میم) رَوِی است و ساکن و پیش از آن زدف و تاسیسی وجود ندارد.

۱. این بیت از بحر منسرح است، گوینده‌ی آن عدی بن زید یا أحيحة بن الجلاح یا بعضی از انصار است. نگا: تعلیق الکافی خطیب تبریزی، ص ۱۰۴. ترجمه: در شبی که در آن کسی را نمی‌بینیم که راز ما را فاش کند مگر ستارگان آن را.
۲. دیوان اعشی، ص ۸۵ از بحر متقارب است. ترجمه: آیا زیبارویی که نیاز به آرایش ندارد را ترک می‌کنی یا نزدیک شده است و یا این که ریسمان پیمان آن قطع شونده است؟

و مردوفة کقوله:

۲- مقید مردوفه؛ مانند:

* كُلُّ عَيْشٍ صَائِرٌ لِلزَّوَالِ *

کلمه‌ی «وال» قافیه است و لام روی ساکن است و الف پیش از آن ردف است.

و موسسة کقوله:

۳- مقید موسس است، کقوله:

و غَرَرْتَنِي وَ زَعَمْتَ أَنْ نَبْكَ لَا بَيْنَ فِي الصَّيْفِ تَامِرٌ

در کلمه «تامر» که قافیه است (ر) روی ساکن است. (میم) دخیل و الف قبل از

آن تاسیس است.

انواع قافیه به اعتباری دیگر

از تعریف قافیه روشن شد که در آن دو ساکن وجود دارد: یکی در اول و دیگری در آخر. گاهی بین این دو ساکن فاصله‌ای (به وسیله حرف) ایجاد نمی شود و گاهی یک حرف یا بیشتر بین آن‌ها فاصله می‌افکند. بنابراین اعتبار، قافیه بر پنج قسم است:

المتكاوس؛ كل قافية توالى فيها أربع حركات بين ساكنيهما، كقوله:

۱. ترجمه آن در بحر مدید ملاحظه شود.

۲. دیوان حطیئه، ص ۱۶۸ به لفظ: أغررتنی. از بحر کامل مرفل است. ترجمه: و مرا فریب دادی و پنداشتی که تو در تابستان صاحب شیر (شیردهنده) و در (زمستان) خرما دهنده‌ای. یعنی مرا فریب دادی که مالدارى و من با تو ازدواج کردم.

۱- متکافوس، و آن عبارت از قافیه‌ای است که در بین دو ساکن آن چهار حرکت متوالی باشد؛ مانند:

﴿ قَدْ جَبَرَ الدِّينَ إِلَهُهُ فَجَبَرُ ﴾ *

که در این جا «لَاَهُ فَجَبَرُ» قافیه است و در آن «الف» و «راء» ساکن‌اند و «هَاء»، «فاء»، «جیم» و «باء» چهار متحرک پی در پی بین آن دو هستند.

والمتراب؛ کل قافیه توالی فیها ثلاث حركات بینهما، کقوله:

۲- متراب، هر آن قافیه‌ای است که بین دو ساکن آن، سه حرکت پی در پی باشد. مانند:

﴿ أَحَبُّ فِيهَا وَأَضَعُ ﴾ *

«ها و أَضَعُ» قافیه است که «واو»، «همزه» و «ضاد» سه متحرک پیایی هستند بین دو ساکن یعنی «الف» در «فیها» و «عین».

والمتراب؛ کل قافیه توالی بینهما حرکتان، کقوله:

۳- متراب، و آن عبارت از هر آن قافیه‌ای است که بین دو ساکنش دو حرکت متوالی باشد؛ مثل قول شاعر:

تَسَلَّتْ عَمَايَاتُ الرِّجَالِ عَنِ الْهَوَىٰ وَ لَيْسَ فُؤَادِي عَنْ هَوَاهَا بِمُنْسَلِي^۲

۱. دیوان عجاج ۲/۱. ترجمه: خداوند دین را اصلاح کرد؛ پس اصلاح شد.

۲. دیوان درید بن الصمة، ص ۱۲۸. ترجمه: می‌دویدم در آن (هنگام) و تیز می‌رفتم.

۳. دیوان امرأ القیس ص ۱۸ و در السبع المعلقات ص ۱۰ به جای هواها، هواکی آمده است. ترجمه: گمراهی‌های مردم از عشق تسلی یافته از بین رفتند ولی قلب من از عشق (تو ای) محبوبه فارغ شونده نیست.

در قافیهی «منسلی»، «نون» و «یاء» ساکن‌اند و «سین» و «لام» دو متحرک متوالی بین آن‌ها هستند.

والموتار؛ کل قافیه بین ساکنیها حركة، کقول الخنساء^۱؛

۴- موتار، و آن، هر قافیه‌ای را گویند که بین دو ساکنش یک حرکت باشد؛ مانند قول خنسا - رضی الله عنها - شاعر مشهور عرب:

يُذَكِّرُنِي طُلُوعُ الشَّمْسِ صَخْرًا وَ أَذْكَرُهُ بِكُلِّ مَغِيبِ شَمْسٍ^۲

در «شمسی» که قافیه است «میم» و «تا» تولید شده از اشباع کسره‌ی «سین» دو ساکن‌اند و «سین» بین آن‌ها متحرک است.

والمترادف؛ کل قافیه اجتماع ساکنیها، کقوله:

۵- مترادف، و آن هر قافیه‌ای را گویند که هر دو ساکنش یک‌جا باشند و بین آن‌ها هیچ حرف متحرکی فاصل نباشد؛ مانند:

هَذِهِ دَارُهُمْ أَقْفَلَتْ أَمْ زُبُورٌ مَحْتَهَا الدُّهُورُ^۳

۱. اسمش تماضر، و دختر عمرو بن الحارث بن الشرید است. در وفد بنی سلیم به خدمت آن حضرت ﷺ آمد و مسلمان شد. خنساء لقیش هست و به این خاطر او را خنسا می‌گفتند که چشمان زیبایی چون گاوهای وحشی داشت. در سال ۲۴ هـ وفات یافت. در جنگ قادسیه چهار پسرش را تشویق کرد و به جهاد فرستاد که همه شهید شدند اما جزع و فزع نکرد و شکر خدای را به جای آورد و گفت: امیدوارم که الله تعالی مرا با آنان در مستقر رحمت (بهشت) یک‌جا نماید.

۲. دیوان خنساء، ص ۸۴؛ اما به جای «بکل مغیب» لکل غروب آمده است. ترجمه: طلوع خورشید مرا به یاد صخر (برادرم) می‌اندازد و در هر غروب نیز او را یاد می‌کنم؛ یعنی، صبح و شام در یاد او هستم.

۳. توضیح بیت در بحر متدارک گذشت، به آن‌جا مراجعه شود.

«الدهور» «واو» و «راء» هر دو ساکن اند که یک جا جمع شده و حرکتی بین آنها وجود ندارد.

«تنبيه»: الوند المجموع إذا كان آخر جزء جاز طيه كالبيسط والرجز، أو خزله كالکامل، أو خبئه كالرمل والخفيف والخبب جاز اجتماع المتدارك والمتراكب، أو خبله كالبيسط والرجز اجتماع المتكاوس مع الأولين.

یادآوری: وند مجموع وقتی که در آخر جزئی قرار گیرد که:

۱- طی آن درست باشد، مانند جزء بحر بسیط مجزو (یعنی مستفعلن)،

۲- یا خزل آن جایز باشد، مانند جزء بحر کامل (یعنی متفاعلن)،

۳- یا خبن آن درست باشد، مانند جزء بحر رمل (یعنی متفاعلن) و جزء بحر

خفیف (یعنی فاعلاتن) و جزء بحر متدارک (یعنی فاعلن)،

در این صورت جمع کردن قافیه متدارک و متراکب جایز است؛ یعنی لازم نیست که در تمام قصیده فقط یک نوع قافیه آورده شود.

۴- یا این که در وند مجموع خبل جایز باشد، چنانکه در جزء بحر بسیط و

بحر رجز (یعنی مستفعلن) هست،

در این صورت قافیه‌ی متکاوس با دو نوع اول؛ یعنی متدارک و متراکب جمع

می‌شود.

مثل قول قاتل حسین - رضی الله عنه، و قَاتِلَ قَاتِلَه-:

املاً ركابی فضة وذهباً

فقد قتلت الملك المحجبا

ومن يصلى القبلتين^۱ فى الصبا
وخيرهم إذ يذكرون نسباً
قتلت خير الناس أمّاً
وأباً^۲

این شعر از مشطور رجز است که قافیه، در بیت اول: «و ذهباً»، و در بیت چهارم: «ن نسباً» متکاوس، و در بیت دوم: «جبا» و سوم: «صبا» متدارک و در پنجم: «و ابا» متراکب است.^۳

ابوالعلاء المعری رجزهایی را که در آنها متدارک، متراکب و متکاوس جمع شده المثقاة می نامد؛ زیرا مثقات در اصل زنی را می گویند که سه شوهر کرده است.^۴

۵- عیوب قافیه

الخامس: عیوبها؛

بحث پنجم در بیان عیوب قافیه؛ عیوب قافیه عبارت اند از:

۱. در کتاب القافیه فی العروض و الأدب، ص ۳۰، یصل القبلتين آمده است.

۲. شترانم را از طلا و نقره پر (بار) کن؛ زیرا من شاه محجب را کشته ام، و کسی که در بیجگی به هر دو قبله نماز ادا می کرد، و بهترین مردم وقتی که از روی نسب ذکر کرده می شوند، کشتم بهترین مردم را از روی پدر و مادر.

۳. المختصر الشافی، ص ۳۱. و القافیه فی العروض و الأدب، ص ۳۰.

۴. القافیه فی العروض و الأدب، ص ۳۰.

۱- ایطاء؛ ۲- تضمین؛ ۳- اقواء؛ ۴- اصراف؛ ۵- اکفاء؛ ۶- اجازة؛

۷- سناد.

ایطاء

الإیطاء؛ إعادة كلمة الرّوی لفظاً ومعنی، کقوله؛

۱- ایطاء، عبارت است از برگرداندن کلمه روی لفظاً و معنی؛ و به عبارت دیگر تکرار قافیه‌ها است^۱ (البته اگر کلمه‌ای یک‌بار معرفه و بار دیگر به صورت نکره آورده شود، ایطاء قرار نمی‌گیرد). مثال ایطاء:

أَوَاضِعُ الْبَيْتِ فِي خَرْسَاءَ مُظْلَمَةٍ تُقَيِّدُ الْغَيْرَ لَا يَسْرِي بِهَا السَّارِي
لَا يُخَفِّضُ الرِّزُّ فِي أَرْضٍ أَلَمَّ بِهَا وَلَا يَضِلُّ عَلَى مِصْبَاحِهِ السَّارِي^۲

۱. العقد الفريد ۳۵۵/۶.

۲. در نسخه‌های موجود به جای الرّزّ، الرّزق آمده است؛ اما در الکافی تحقیق دکتر عبدالمقصود محمد عبدالمقصود و الکافی خطیب تبریزی تحقیق ابراهیم شمس الدین الرّزّ آمده است و ما همین را ترجیح داده و آن را نوشتیم. دکتر عبدالمقصود ترجمه‌ی الرز را الصوت نوشته است.

۳. دیوان نابغه ذبیانی، ص ۵۵ - ۵۷. در این ابیات نابغه قومش بنی ذبیان را از سکونت در وادی معروف به ذی اقر منع می‌کند، چنان در مطلع این اشعار می‌گوید: لقد نهیت بنی ذبیان عن اقر... یعنی بنی ذبیان را از ذی اقر منع کرده‌ام ... ترجمه‌ی بیت‌های متن که به ترتیب هشتمین و سیزدهمین بیت‌های قصیده‌اند چنین است: آیا وضع کننده (بنا کننده) است خانه را در بیابان بی صدا و تاریکی (وحشتناکی) که از شدت خشن بودن و صلابتش خبر یا گورخر را از رفتن باز می‌دارد و شب رونده از آنجا نمی‌تواند بگذرد. پست نمی‌کند (الشکر به خاطر ثقّه و اعتمادی که بر نیروی خود دارد) آواز را از سر زمینی که در آن فرود آید (و به همان خاطر هم در آنجا آتش را مخفی نگه نمی‌دارد بلکه آن را چنان روشن نگه می‌دارند که) در روشنی آن شب رونده گم نمی‌شود.

که در هر دو بیت کلمه‌ی «الساری» تکرار شده و این عیبی است.

تضمین

والتضمین؛ تعلیق البیت بما بعده، کتوله؛

۲- تضمین، آن است که بیت به ما بعدش وابسته باشد؛ یعنی قافیه‌ی بیت اول مستغنی از بیت دوم نباشد^۱ (معنی بیت اول کامل و مستقل نباشد)؛ مانند:

وَهُمْ وَرَدُّوا الْجَفَّارَ عَلَى تَمِيمٍ وَهُمْ أَصْحَابُ يَوْمٍ عُكَاظَ أَنَّى
شَهِدَتْ لَهُمْ مَوَاطِنَ صَادِقَاتٍ شَهِدْنَ لَهُمْ بِحُسْنِ الظَّنِّ مَنَى^۲

که در بیت اول قافیه (انی) وابسته به بیت دوم است و چون بیت اول مستغنی از بیت دوم نیست، قبیح قرار گرفته است.^۳

اقواء

والإقواء؛ اختلاف المجری بکسر وضم، کتوله؛

۱. العقد الفرید: ۳۵۵/۶.

۲. این ابیات هم از نابغه هستند از بحر وافر. دیوان نابغه ذبیانی، ص ۱۲۳، ۱۲۴. البته مصراع دوم بیت ثانی چنین آمده است: أَتَيْتَهُمْ بُودَ الصِّدْرِ مَنَى. و در علوم القافیه «أَتَيْتَهُمْ بِصَدَقِ الْوَدِّ مَنَى» آمده است. ترجمه‌ی ابیات: آنان (بنی اسد) بر چشمه‌ی جفار بر بنی تمیم وارد شدند (و آنان را غارت کردند) حالانکه آنان (بنو اسد) صاحبان روز بازار معروف عکاظ هستند که من، در جنگ‌های راستین آن‌ها حاضر شدم و آن جنگ‌ها برای آن‌ها به حسن ظن من گواهی دادند. (در بعضی از کتب دیگر مصراع آخر چنین هم آمده است: شَهِدْنَ لَهُمْ بِصَدَقِ الْوَدِّ مَنَى / أَتَيْتَهُمْ بِنَصَحِ الصِّدْرِ مَنَى).

۳. العقد الفرید.

۳- اقواء، عبارت از اختلاف مجری است به کسر و ضم، یعنی حرکت روی مطلق در یک قافیه کسره و در دیگری ضمه باشد؛ مثل:

لا بَأْسَ بِالْقَوْمِ مِنْ طُولٍ وَ مِنْ عَظَمٍ جَسْمُ الْبَغَالِ وَ أَحْلَامُ الْعَصَافِيرِ
كَانَهُمْ قَصَبٌ جُوفٌ أَسَافِلُهُ مُثَقَّبٌ نَفَخَتْ فِيهِ الْأَعَاصِيرُ^۱

که در این دو بیت حرکت «راء» که روی است در بیت اول کسره و در بیت دوم ضمه است.

اصراف

والإصراف؛ اختلاف المجری بفتح و غیره، فمع الضمّ کقوله؛

۴- اصراف، اختلاف مجرای فتحه است با ضمه و کسره، یعنی در بیت اول حرکت مجری فتحه باشد و در دیگری ضمه یا کسره؛ مثال اختلاف با ضمه:

أَرَيْتُكَ^۲ إِنْ مُنِعْتُ كَلَامَ يَحْيَى أَتَمَنَعُنِي عَلَى يَحْيَى الْبُكَاءِ
فَقِي طَرَفِي عَلَى يَحْيَى سُهَادٌ وَ فِي قَلْبِي عَلَى يَحْيَى الْبَلَاءُ^۱

۱. دیوان حضرت حسان بن ثابت - رضی الله عنه -، ص ۱۲۲ و ۱۲۳. البته در روایت دیوان، عیب اقواء وجود ندارد؛ زیرا آن جا چنین آمده است:

كَانَكُمْ خُسْبٌ جُوفٌ أَسَافِلُهُ مُثَقَّبٌ فِيهِ أَرْوَاحُ الْأَعَاصِيرِ

توجه کردید که روی در بیت دوم هم مکسور است. ترجمه‌ی ابیات متن که در آن‌ها حارث بن کعب مجاشعی را هجو می‌کند: به این قوم از جهت درازی و کوتاهی پروایی (عیبی) نیست جسم‌ها (مثل جسم) قاطر (بزرگ) اند و عقل‌های (شان مانند عقل‌های) گنجشکان‌اند. گویا آنان نمی‌هستند که پایین شان تو خالی است، سوراخ‌اند که در آن‌ها باد گذرنده است. (در اهدئ سبیل به جای جوف، جَفَّت آمده است).

۲. در تحقیق دکتر عبدالمقصود به جای اریتک، رأیتک آمده است.

که مجری (حرکت همزه) در بیت اول فتحه و در بیت دوم ضمه است.

والفتح مع الکسر کقوله؛

مثال اختلاف فتحه با کسره؛ مانند قول شاعر:

أَلَمْ تَرَنِي رَدَدْتُ عَلَى ابْنِ لَيْلَى مَنِحَتَهُ فَعَجَّلْتُ الْأَدَاءَ
وَقُلْتُ لُشَاتِهِ لَمَّا أَتَتْنَا رَمَاكَ اللَّهُ مِنْ شَاةٍ بِدَاءٍ^۲

در این جا هم حرکت همزه در بیت اول فتحه و در بیت دوم کسره است.

اکفاء

و الإكفاء؛ اختلاف الروي بحروف متقاربة المخرج كقوله؛

۵- اکفاء، اختلاف روی است به حروفی که قریب المخرج باشند؛ مثل:

بَنَاتٌ وَطَاءٌ عَلَى خَدِّ اللَّيْلِ لَا يَشْتَكِينَ عَمَلًا مَا أَتَقِينُ^۳

که در بیت اول روی «ل» است و در دوم «ن» است که قریب المخرج هستند.

۱. به من خبر بده که اگر من از صحبت با یحیی باز داشته شوم، آیا مرا از گریه کردن برای یحیی هم باز می‌داری؟ در چشمانم به خاطر یحیی بی خوابی هست و در دلم به وجه یحیی مصیبت وجود دارد (و دلم غم زده است).

۲. این دو بیت از مردی از بنی ربیعہ هستند. ترجمه: آیا نمی‌بینی مرا که منیحه (بخشش) ابن ابی لیلی را به سویش برگردانیدم و در ادا کردنش (برگرداندش) شتاب کردم. و به گوسفند او وقتی که نزد ما آمد گفتم: خداوند ترا بیمار گرداند.

۳. این رجز در تعریف شتران است. پاگذارنده بر گونه‌ی (راه) شب هستند (شب را تسخیر کرده بر او غالب هستند، از هیچ کار مشکلی شکایت نمی‌کنند هر اندازه چاق بشوند.

اجازه

والإجازة: اختلافه بحروف متباعدة المخرج كقوله:

٦- اجازه، اختلاف روی است به حروفی که مخارج آن ها بعید از هم است؛

مانند:

أَلَا هَلْ تَرَىٰ إِن لَّمْ تَكُنْ أُمِّ مَالِكٍ يَمْلِكُ يَدِي إِنَّ الْكَفَاءَ ٣ قَلِيلُ
رَأَىٰ مِنْ خَلِيلِهِ جَفَاءً ٢ وَ غِلَظَةً ٢ إِذَا قَامَ يَتَتَاعُ الْقُلُوصَ ذَمِيمٌ ٤

در بیت اول روی «لام» است که از جوف دهان خارج می شود، و در بیت دوم «میم» است که از حروف شفوی است.

سناد و اقسام آن

والسناد: اختلاف ما يراعى قبل الروي من الحروف والحركات وهو خمسة.

١. در نسخه‌ی دکتر عبدالمقصود به جای تری، آری آمده و در المعجم المفصل «ألا قد آری» است و کذا فی علم القافية.

٢. در بعضی از منابع به جای غلظة، بیعه آمده است که همین بهتر به نظر می رسد. والله أعلم.

٣. در کتاب «علم القافية» از دکتر حسنی و همچنین در المعجم المفصل به جای الکفاء، البقاء آمده است.

٤. این بیت ها از بحر طویل از شاعر اموی عجیربن عبدالله سلولی هستند (المعجم المفصل، ص ٢٨٦). ترجمه: آگاه باش! آیا نمی بینی (یا نمی بینم) که هم کفوی بسیار کم است اگر ام مالک در قبضه‌ی من نباشد، از دو دوست خویش جور و سختی دید وقتی که شتر ماده‌ی جوان می خرد به طور یقین قابل مذمت قرار می گیرد.

۷- سناد، اختلاف حروف و حرکاتی است که قبل از روی هستند و رعایت آنها لازم است. و آن پنج نوع است:

سناد الردف؛ وهو ردف احد البیتین دون الآخر کقوله؛

۱- سناد ردف: یعنی در یکی از دو بیت، حرف «ردف» موجود باشد و در بیت دیگر نباشد؛ مثل:

إِذَا كُنْتُ فِي حَاجَةٍ مُرْسِلًا فَأَرْسِلْ حَكِيمًا وَلَا تُوصِهِ
وإن بَابُ أَمْرِ عَلَيْكَ الْتَوَى فَشَاوِرْ لِيَيْبًا وَلَا تَعْصِهِ

در قافیهی بیت اول، «واو» ردف وجود دارد و در قافیهی بیت دوم وجود ندارد.

و سناد التأسيس: تأسيس أحدهما دون الآخر، کقوله؛

۲- سناد تاسیس، یعنی یک قافیه تاسیس داشته باشد و قافیهی دیگر تاسیس نداشته باشد؛ مثل:

يَا دَارَ مِيَّةَ اسْلَمِي^۲ ثُمَّ اسْلَمِي فَخَنْدِفِ هَامَةَ هَذَا الْعَالَمِ^۱

۱. این دو بیت به سوی افراد کثیری منسوب اند از جمله: طرفه (دیوانش، ص ۳۵)، صالح بن عبدالقدوس (دیوانش ص ۱۴۹)، حسان بن ثابت - رضی الله عنه -، زبیر بن عبدالطلب و عبدالله ابن معاویه بن جعفر. ترجمه: وقتی که در حاجتی فرستنده‌ی کسی هستی پس حکیمی را بفرست و او را وصیت هم نکن (زیرا خودش می‌داند که چه بکند) و اگر باب کاری بر تو پیچیده گشت با عقلمندی مشوره کن (و بعد از مشورده دانش از مشوره‌اش) سرپیچی نکن.
۲. در القافیه فی العروض و الأدب، ص ۲۶ چنین آمده است: یا دار سلمی: یا اسلمی ثم...
۳. دیوان عجاج، ص ۲۸۹-۲۹۹؛ از بحر رجز مشطور است. ترجمه: ای خانه‌ی میّه (محبوبه) سالم بمان باز هم سالم بمان، زیرا خندف (زن شریف همچون) سر این دنیاست. تذکر: حکایت شده

که در قافیه‌ی بیت اول (اسلمی) الف تاسیس وجود ندارد ولی در قافیه‌ی بیت دوم (عالم) الف تاسیس وجود دارد^۱.

و سناد الإشباع؛ اختلاف حركة الدخيل، كقوله؛

۳- سناد اشباع، اختلاف حرکت دخیل است، مانند قول شاعر:

و هُمْ طَرَدُوا مِنْهَا بَلِيًّا فَأَصْبَحَتْ بَلِيٌّ بِوَادٍ مِنْ تَهَامَةٍ غَائِرٍ^۲
و هُمْ مَنَعُوهَا مِنْ قَضَاعَةٍ كُلِّهَا و مِنْ مَضَرِّ الْحَمْرَاءِ عِنْدَ التَّغَاوُرِ^۳

در قافیه‌ی بیت اول، دخیل (همزه) مکسور و در قافیه‌ی بیت دوم واو دخیل مضموم است^۴.

و سناد الحذو؛ اختلاف حركة ما قبل الردف، كقوله؛

۴- سناد حذو، اختلاف حرکت ما قبل ردف است؛ مثل:

لَقَدْ أَلَجَّ الْخَبَاءَ عَلَى جَوَارٍ كَأَنَّ عِيُونَهُنَّ عِيُونُ عَيْنٍ

که رؤبه پسر شاعر می‌گفت: لغت پدرم در کلمه‌ی العالم همزه است (نه الف) پس او می‌گفت: العالم، بنا بر این، سناد قرار نمی‌گیرد.

۱. در عروض فارسی و بلوچی این (سناد تاسیس) عیبی به شمار نمی‌رود.

۲. در برخی از نسخه‌ها غایر به جای غائر است.

۳. آنان (...) قبیله‌ی بلی را از نخل‌ها راندند پس قبیله‌ی بلی در وادی نشیمنی از تهامه جایگزین شدند. و آنان باغ و نخل‌ها را از تمام قبیله بنی قضاعه منع کردند و به وقت برگشت (غارت) آن را از بنی مضر حمراء مانع شدند.

۴. در صورت مطلق بودن روی در فارسی، این عیبی به حساب نمی‌آید، ولی در قافیه مطلق عیب است.

كَأَنِّي بَيْنَ خَافِيَتِي عُقَابٍ تُرِيدُ حَمَامَةً فِي يَوْمِ غَيْنٍ^۱
در قافیه‌ی بیت اوّل حرف «ع» مکسور ما قبل ردف قرار گرفته است و در بیت
دوم «غ» مفتوح پیش از ردف واقع شده است.

و سناد التوجیه؛ اختلاف حركة ما قبل الروي المقيد، كقوله؛

۵- سناد توجیه، و آن اختلاف حرکت ما قبل رَوی است؛ مثل:

و قَاتِمِ الْأَعْمَاقِ خَاوِي الْمُخْتَرِقِ
أَلْفَ شَتَّى لَيْسَ بِالرَّأْعَى الْحَقِيقِ
شَذَابَةٌ عَنْهَا شَذَى الرَّبْعِ السُّحْقِ^۲

در قافیه‌ی بیت اوّل (مخترق) توجیه فتحه و در دوم (حمق) کسره و در سوم
(سحق) ضمه است.

۱. در دیوان عبید بن الأبرص، ص ۱۴۶، بیت‌های ذیل وجود دارد:

فإن يك فاتني اسفا شبابي و أضحى الرأس منى كاللجين ...
فقد ألج الخباء على العذاري (جوار) كأن عيونهن عيون عين ...

ترجمه‌ی بیت‌های متن: بی شک در خیمه بر دخترانی داخل می‌شوم که گویا چشم‌های آنان
چشم‌های زیبای گاووان وحشی هستند. گویا من در میان دو بال عقابی قرار گرفته‌ام که در روز
ابری اراده‌ی حمله بر کبوتری را دارد.

۲. دیوان رؤبه بن العجاج، ص ۱۰۴. در این ابیات از الاغی ذکر می‌کند که مادیان‌های پراکنده و
متفرق را جمع کرده است. ترجمه: بسیاری از مکان‌ها بعید صحرا چنین اند که اطراف آن‌ها غبار
آلود و راه‌های آنان از روندگان خالی است. آن الاغ، ساده خرهای متفرق را یکجا جمع (و
منظم) گردانید و آن چوپان نادانی نیست. دفع کننده است از آن‌ها آزار حمارهای پنج ساله‌ی تند
دونده یا دور را.

و هذا آخر ما أوردناه في هذا المؤلف . وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله
وصحبه وسلم تسليماً كثيراً .

و این آخرین بحثی بود که ما در این رساله آوردیم .
درود و سلام بی پایان خداوند متعال بر سیدنا محمد و آل و اصحاب ایشان باد .

عبدالکریم حسین پور (راجی)

مجلس علمی عین العلوم گشت - سراوان

۱۰ جمادی الثانیة ۱۴۱۸ (ه.ق.)